

## تئوری‌های اقتصاد سیاسی بین‌المللی

منبع:

The theoretical evolution of International Political Economy

Published by: oxford university press; 1997 second Edition

Edited by: George T. Crane & Abla Amawi

Global Political Economy,

Published by: oxford university press; 2011 third edition

Edited by: John Ravenhill

Introduction to International Political Economy

Published by: Longman; 2011 fifth edition

Writers: David N Balaam & Bradford Dillman

# تئوری‌های اقتصاد سیاسی بین‌المللی

## از قرن هیجدهم تا جنگ‌های جهانی

تئوری سازی در حوزه اقتصاد سیاسی بین‌المللی (International Political Economy)

- تحول تئوریک یک رویه و پدیده کاملاً تصادفی است (Contingent progress) و یک پدیده و پروسه خطی نیست
- تحولات تئوریک در حوزه اقتصاد سیاسی صرفاً ماحصل یک روند ساده علمی جهانی در طول زمان و قرون و عصار نیست بلکه بیشتر محصول یک بستر تاریخی historical context است که محیط سیاسی-اقتصادی را برای ارائه موفق استدلال‌ات مرتبط با تئوری مورد قبول فراهم می‌سازد و یا ماحصل جریان‌ات سیاسی، تغییرات جغرافیای اقتصادی Economic dislocation یا طوفان و جوشش روشنفکری Intellectual ferment است. استدلال‌ات تئوریک قبلی مردود نیستند فقط زمان آنها گذشته و تجربه شده‌اند.
- موضوع IPE از دیرباز در سه گروه تئوریک مورد بررسی قرار گرفته است: مرکانتالیسم، (ناسیونالیسم، رئالیسم یا استاتیسیم)، لیبرالیسم و ساختارگرائی structuralism یا مارکسیسم. ولی در دوران معاصر مباحث در خصوص IPE از مرز تئوری‌های سنتی سه گانه عبور کرده با گرایش‌ات جدید گاهی ترکیبی از عناصر مهمترین مکاتب اقتصادی و گاهی رویه‌های کاملاً نوآورانه Contemporary approaches را ارائه داده است.
- روبرت گیلپین در کتاب معروف خود در ۱۹۸۷ تحت عنوان The Political Economy of International Relations زمینه ای را باز نمود که تا کنون هم ادامه داشته و مباحث تئوریک در حوزه IPE را به سه ایده لوژی رئالیسم، ایده آلیسم و مارکسیسم منحصر ساخته است. این سنت هم اکنون نیز در قالب سه تئوری مذکور مورد بررسی نظری قرار می‌گیرد.

### تاریخچه اقتصاد سیاسی بین‌المللی

#### الف: تا قبل از جنگ جهانی اول

- تاریخچه اقتصاد سیاسی بین‌المللی به قرن ۱۵-۱۶ بازمی‌گردد در زمانی که حکومت‌های مستبد پادشاهی در اروپا بمنظور تحکیم قدرت خویش در مقابل تهدیدات داخلی و خارجی اقدام به بسط و توسعه بازارهای فرامرزی نمودند. در این دوره از مرکانتالیسم قدرت سیاسی مترادف با ثروت و ثروت بمعنای قدرت بود. (Viner 1948)
- ثروت در این دوران از طریق مازاد تجاری یا غنایم جنگی بدست می‌آمد و به مصرف اداره دولت و تجهیز ارتش میرسید. ظرفیتهای تازه نظامی هم بنوبه خود صرف بدست آوردن منابع تازه در داخل یا خارج حوزه پادشاهی میگردد. استحکام دولت نیز به توانایی آن در بسط و توسعه بازار مرتبط و منوط بود. بتدریج اقتصاد جهانی Eurocentric گردید و اروپا به مرکزی برای واردات مواد اولیه و صادرات کالاهای لوکس تبدیل گردید.

- در قرن هفدهم بریتانیا با اصلاح ساختارهای داخلی اقتصادی و قوانین داخلی خود از جمله قوانین دریایی ۱۶۵۱-۱۸۴۹ خود دال بر عدم اجازه قانونی به سایر کشتیهای تجاری در حمل بار از و به بریتانیا و تقویت نیروی دریایی خود عملاً توانست تمامی رقبای اروپایی از جمله هلند را که در آن زمان بالاترین درآمد سرانه بر نفر بود را از عرصه رقابت خارج کند و تجارت را در گستره عظیم امپراطوری انگلیس منوپول خود نماید.
- اما مرکانتالیسم نتوانست تولید ثروت را بصورت قابل توجهی در جهان افزایش دهد. در حد فاصل سالهای ۱۷۰۰-۱۸۲۰ میزان رشد متوسط سالانه ثروت جهانی Global GDP حدود یک دهم درصد بوده است. با وجود گسترش حجم قابل توجه تجارت جهانی در قرن ۱۷ و ۱۸ این میزان رشد اندک عمدتاً به دلیل محدودیت قابل توجه در تعداد مقاصد تجاری قبل از انقلاب صنعتی در قرن نوزدهم بود.
- کشف قدرت بخار به انقلاب در صنعت حمل و نقل در داخل و خارج انگلیس و اروپا منجر گردید. در ادامه در نیمه دوم قرن ۱۹ کشف و بکارگیری کشتیهای دارای سردخانه و تلگراف و سیستم محرکه و موتورخانه بخاری پهنه جهان را کوچکتر و سرعت عملیات تجاری را افزایش داد که منجر به افزایش فوق العاده مبادلات تجاری گردید. در فاصله ۱۸۲۰ تا ۱۸۷۰ میزان رشد تجارت جهانی ده برابر و در فاصله ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۳ این میزان سالانه بطور متوسط ۳/۴٪ و رشد متوسط سالانه GDP جهانی ۲/۱ درصد بود. (Maddison 2001)
- تجارت همچنان تا سال ۱۹۱۳ نقش تعیین کننده ای در تولید ثروت و رفاه جهانی بعهده داشت و جالب اینکه الگوهای تجاری نیز تغییر چندانی با الگوهای قرون گذشته نکرده بود و کشورهای صنعتی همچنان وارد کننده محصولات خام کشاورزی و مواد اولیه معدنی و صادرکننده ماشین آلات و محصولات صنعتی بودند. این قاعده یک استثنا بنام آمریکا داشت که تا سال ۱۹۳۰ صادرات محصولات کشاورزی (پنبه) از ماشین آلات صنعتی و آهن آنکشور بیشتر بود. (Mitchel 1993, Irwin 2003)
- در این دوران تا سال ۱۹۱۳ تجارت محصولات صنعتی بین کشورهای توسعه یافته به استثنای آمریکا بسیار ناچیز بود. برای این کشورها تجارت با کشورهای مستعمره خود یا کشورهای دارای جمعیت اروپایی خارج از اروپا مثل آرژانتین و اروگوئه بسیار با اهمیت تر از تجارت داخل اروپا بود. تجارت انگلیس با چهار کشور آرژانتین، کانادا، هند و استرالیا ۵ برابر تجارت با آمریکا و تجارت فرانسه با الجزائر بمراتب بیشتر از با آمریکا در سال ۱۹۱۳ بود، در حالیکه ایندو کشور پنبه خود را از آمریکا وارد میکردند. (Mitchel 1993)
- یکی از دلایل این وضعیت وضع تعرفه های سنگین در بسیاری از کشورهای صنعتی به استثنای انگلیس و هلند در سه دهه آخر قرن ۱۹ برای حمایت از تولیدات داخلی و سود بردن از کاهش هزینه های حمل و نقل در بازارهای نزدیک بود. تعرفه بتدریج به سد محکمی در برابر رشد تجارت جهانی تبدیل گردید. در ۱۹۱۳ متوسط تعرفه در آلمان و ژاپن ۱۲٪ در آمریکا ۳۲٪ و در فرانسه ۱۶٪ بود. (Maddison 1989)

- با وجود وضع تعرفه ها در نیمه دوم قرن ۱۹ اما **جابجایی جمعیت و نیروی کار و نیز سرمایه** در این دوره تا سال ۱۹۱۳ بصورت آزاد صورت میگرفت. از ۱۸۲۰ تا ۱۹۱۳ تقریبا ۲۶ میلیون نفر از اروپا به آمریکا، کانادا، استرالیا، نیوزلند، آرژانتین و برزیل مهاجرت کردند و ۵ میلیون هندی تحت پرچم بریتانیا به شرق آسیا و غرب آفریقا مهاجرت نمودند و میلیونها چینی به منطقه غرب پاسفیک رفتند
- این مهاجرت عظیم و سکونت در مناطق تازه نیاز به **انتقال سرمایه** را محرز نمود. تا سال ۱۹۱۳ سه کشور آلمان، فرانسه و انگلیس ۳۳ میلیارد دلار در خارج سرمایه گذاری نمودند. انگلیس در فاصله ۱۸۷۰-۱۹۱۳ نیمی از پس انداز ملی خود را صرف سرمایه گذاری در خارج نمود و در عوض در ۱۹۱۳ درآمد حاصله از این سرمایه گذاری حدود ۱۰٪ کل درآمدهای ناشی از تولید کالا و خدمات در داخل بود. (Maddison 2001)
- تا ۱۹۱۳ این تحول عظیم در تولید ثروت از طریق تجارت و یکپارچه سازی اقتصاد جهانی با **هیچگونه همکاری بین الدولی نهادینه شده ای** همراه نبود و دولتها ترجیح میدادند با **توافقات دوجانبه** روابط اقتصادی و تجاری فیما بین را مدیریت نمایند. تنها استثنا توافق بین فرانسه و انگلیس بنام Cobden-Shevalier Treaty 1860 در خصوص کشورهای کامله الوداد MFN بود.
- شاخصه مهم سیستم مالی بین المللی در این دوره منتهی به ۱۹۱۳ عدم نهادینگی این سیستم بود. با رشد سریع تجارت جهانی و یکپارچگی اقتصادی سیستم **Gold Standard** برای تسهیل در عملیات تجاری وضع گردید. این سیستم ابتدا توسط بانک انگلیس در ۱۸۲۱ بر اساس تجارب سالها قبل در ۱۷۱۷ وضع گردید تا هراسکناس با مقدار مشخصی طلا بعنوان پشتوانه خود قابل تعویض باشد. آمریکا در سال ۱۹۰۰ و آلمان و سایر کشورهای صنعتی در دهه ۱۸۷۰ به این سیستم پیوستند. هر کشور میزان ارزش ارز خود در برابر طلا را تعیین و نسبت بین این ارزها و طلا نرخ تبدیل ارزها به یکدیگر را تعیین مینمود (Eichengreen,1985)
- سیستم مذکور بر اساس **یک توافق چندجانبه یا بین المللی عمل نمی نمود** و بر اساس تعهد کشورها در قبال حفظ نرخ برابری ارزهای خود در برابر طلا یا ارز دیگر عمل میکرد با اینحال توانست به **اطمینان در عرصه تجارت و سرمایه گذاری خارجی** کمک کند.

#### ب: دوران بین دو جنگ جهانی

- جنگ جهانی اول **ناکارآمدی ایده اصلی لیبرالیسم آرمانگرا** مبتنی بر بهم پیوستگی یا وابستگی متقابل اقتصادی **Economic interdependence** بعنوان تنها عامل بستر ساز **همزیستی** مسالمت آمیز بین کشورها را بمنصه ظهور رسانید. جنگ به دوران منحصر بفرد **وابستگی متقابل اقتصاد دول صنعتی به یکدیگر پایان داد** به طوری که شاخصهای اقتصاد باز و وابستگی متقابل اقتصادی تا سالها بعد یعنی ۱۹۷۰ برای برخی از کشورهای صنعتی احیا نگردید. ( McGrew and Hay 2014)<sup>۱</sup>

<sup>1</sup> McGrew, anthony. Held, David. Governing Globalization: Power, Authority and Global Governance, (2016), Part III Theories and Global governance.

- جنگ جهانی اول اقتصاد جهانی را بنحوی تخریب نمود که امکان بازسازی آن توسط کشورهای درگیر میسر نگردید. آلمان توانایی بازسازی اقتصاد و کشور ویران خود را نداشت و فرانسه و انگلیس زیر فشار بدهیهای ناشی از دوران جنگ به آمریکا قرار گرفتند. گرچه بحران بزرگ مالی در سال ۱۹۳۰ بعنوان مظهر ناکارایی اقتصاد جهانی مطرح است، اما **ناتوانی اصلی سیستم اقتصاد جهانی در فاصله دو جنگ در عدم توانایی کشورهای صنعتی در ایجاد یک سیستم مالی بین المللی قابل اتکا** نهفته **Viable International Financial System** است.
- سیستم بین المللی مبادله طلا **International gold standard** فرو ریخت. با شروع جنگ در آگوست ۱۹۱۴ و تصمیم بانک مرکزی انگلیس در کنترل میزان مبادله استرلینگ با طلا و جلوگیری از خروج طلا از کشور و تبعیت بقیه ارزهای معتبر و کشورها مهم صنعتی از آن و اتخاذ تصمیمات مشابه لطمه ای اساسی به سیستم استاندارد طلا وارد گردید
- در سال ۱۹۲۵ کشورهای اصلی صنعتی **توافق نمودند سیستم بازبینی شده استاندارد طلا را مجددا برقرار نمایند**. اما بسیاری از کشورها موفق به **استقرار سیستم پیوسته** تبدیل ارز ملی به طلا نشدند.
- **انگلیس** علیرغم تورم یک دهه ای توانست نرخ مبادله استرلینگ به طلا را به نرخ قبل از جنگ بازگرداند و این باعث **تقویت و حتی بالاتر از حد ارزش گذاری نمودن** این ارز حداقل بمیزان ۱۰٪ شد که منجر به **غیر قابل رقابت نمودن صادرات** این کشور گردید. ولی این وضعیت، موازنه پرداختهای **Balance of Payments** این کشور را بدون سیاست کنترل تورم **inflation** در داخل با مشکل مواجه نمود.
- فرانسه و بلژیک و ایتالیا نرخ برابری ارزهای خود را به میزان قابل ملاحظه ای کمتر از قیمت طلا نسبت به قبل از جنگ تثبیت کنند.
- این عدم توانایی در **تطابق سیاستهای ارزی** بین کشورهای صنعتی منجر به **افزایش موانع تجاری** از جمله تعرفه ها نسبت به قبل از جنگ، عدم وجود منابع مالی تعیین کننده در همه کشورها و عدم علاقه یک کشور دارای این منابع در رهبری سیستم مالی جهانی، و عدم تبعیت بانکهای مرکزی کشورهای صنعتی در مقررات سیستم استاندارد طلا گردید.
- در این دوران بدلیل موضوعات مهم **اقتصاد داخلی**، پیروی از **مقررات جهانی سیستم استاندارد طلا** سیاستی **غیر قابل قبول و توجیه** خصوصا در انگلیس بنظر میرسید. در زمانی که دولتهای اروپایی نیازمند آرای طبقه گارگر بودند و اتحادیه های تجاری به بازیگران مهمی در عرصه سیاست داخلی تبدیل شده بودند و افکار عمومی انتظار **ایجاد شغل و تولید رفاه اجتماعی** را از دولتهای بعد از جنگ داشتند، این دولتها نمیتوانستند تبعیت از مقررات مالی بین المللی استاندارد طلا را در اولویت قرار دهند.
- این وضعیت یعنی کم اهمیت تلقی کردن سیستم جهانی استاندارد طلا توسط انگلیس موجب شد در نیمه ۱۹۳۱ **ضربه شدید دیگری بر ارزش استرلینگ** وارد گردد. در طی دو ماه ژوئن و آگوست اکثر ذخیره طلای خود را در مبادلات از دست داد و مجبور شد در سپتامبر آن سال سیستم استاندارد

طلا را کنار گذارد که این موجب کاهش شدید ارزش استرلینگ شد. سایر دول اروپایی بسرعت از این سیاست پیروی کردند و ارتباط ارزهای ملی خود با طلا را قطع نمودند.

- در نتیجه این وضعیت و بدنبال **سقوط بازار سهام** وال استریت آمریکا در اکتبر ۱۹۲۹، **رکود بر اقتصاد جهانی حاکم گردید.**

- سیستم استاندارد طلا بر **رکود جهانی اقتصاد** اثر بالایی گذارد، زیرا تلاش دولتها برای حفظ برقراری نرخ مبادله بین ارزهای ملی با طلا آنان را مجبور به اجتناب از اتخاذ سیاستهای تورمی که میتوانست به ایجاد شغل و کاهش سطح تقاضا داخلی منجر گردد نمود. (Eichengreen, 1992)

- در مواجهه با چالش پیچیده ناشی از بحران رکود بزرگ و فروپاشی اقتصادی بی سابقه، دولتها با سه انتخاب راهبردی در ذیل سیستم گلد استاندارد مواجه بودند که شامل: ۱) Deflation یا کاهش سطح قیمتها و در نتیجه کاهش هزینه ها ملی و پرداختهای داخلی ذیل سیستم مذکور؛ ۲) کاهش ارزش پول ملی یا Currency depreciation، و ۳) کنترل مستقیم بر تجارت و سیستم موازنه پرداختها بمنظور حفظ ذخایر ارزی خود **Direct Control over trade and payment** روبرو بودند. اکثر کشورها گزینه کاهش سطح قیمتها را بدلیل فشار قابل ملاحظه بر دستمزدها و تعدیل قیمتها را مطلوب میدانستند و لذا عملاً به دو گزینه شامل برقراری نرخ ثابت مبادله ارزی یا **Fix exchange rates** و برقراری تجارت آزاد **Maintaining open trade** محدود شدند. برخی از کشورهاییکه از نرخ تورم بالا در دوره جنگ اول جهانی رنج میبردند سیاست **Deflation** را انتخاب و همچنان ذیل سیستم استاندارد طلا باقی ماندند، تجارت را بیشتر کنترل و محدود و مشروط نمودند تا آن کشورهاییکه به سیستم کاهش ارزش پول ملی روی آوردند. کنترل تجارت منجر به ثبات ارزی نسبی گردید. در این گروه فرانسه برای تنظیم تجارت و موازنه پرداخت خارجی خود اقدام به تعریف تعرفه و سهمیه واردات نمود. آلمان نیز از نرخ تورم بالا در طول جنگ اول رنج میبرد ولی گروه دوم را انتخاب و از سیاست ارزی شناور به سیاست ارزی ثابت روی آورد و در این راستا نقل و انتقال آزاد سرمایه را محدود نمود ولی برای موازنه پرداخت، پرداخت تعرفه بالا کالاها یا تخصیص میزان مشخص ارز برای مبادلات تجاری را انتخابی قرار داد. کشورهاییکه از مشکل نرخ تورم بالا در طول جنگ اول را نداشتند از سیستم استاندارد طلا خارج شده و اجازه دادند ارزش پول ملیشان شناور مانده و قادر بودند سیاستهای تجاری لیبرال تر را دنبال کنند.

- **Deflation** به وضعیت کاهش عمومی سطح قیمتهای کالاها و خدمات **Price level or Index** و یا اثر منفی بر افزایش نرخ برابری ارزی **Currency Appreciation** برای مبادله همان کالاها و خدمات اطلاق میگردد. **Deflation** معمولاً در زمانیکه نرخ تورم **Inflation** پایین تر از حد معمول (حدود صفر درصد) ولی هنوز مثبت برای اقتصاد ملی است رخ میدهد و بر خلاف تورم که ارزش واقعی پول ملی را تضعیف میدهد، ارزش واقعی پول ملی را (در کوتاه مدت) تقویت داده و به خریدار امکان خرید بیشتر با همان حجم پول ثابت را میدهد. اما در اقتصاد مدرن ملی موجب ۱- افزایش مصنوعی ارزش

<sup>2</sup> Eichengreen and Irwin, (2010). The Slide to protectionism in the Great Depression: Who Succumbed and why?

واقعی بدهی خارجی، ۲- کاهش سرعت گردش پول Velocity of Money یا Money deflation،  
 ۳- افزایش نرخ سود توسط بانکهای خصوصی و بانک مرکزی Credit Deflation شده که منجر به  
 افزایش حجم داراییهای حبابی و کاهش حجم پول در گردش و کاهش تقاضا در بازار کار و کالا میگردد.  
 این شرایط موجب ۱- بستر سازی برای رکود یا Recession و ۲- جهت دهی اقتصاد ملی بسمت  
 چرخه تورم منفی Deflationary Spiral و کاهش ارزش کالا که موجب کاهش تولید و در نتیجه  
 کاهش دستمزدها و کاهش تقاضا و مجددا کاهش تولید و... میگردد میشود. همچنین موجب ۳- انتقال  
 ثروت از وام گیرندگان و صاحبان داراییهای غیر نقدی Illiquid Assets به بانکها، پس اندازکنندگان و  
 صاحبان داراییهای نقدی Liquid Assets میگردد و ۴- بدلیل علایم غلط در حوزه قیمتتها موجب  
 اشتباه در سرمایه گذاری میشود.

- Currency Depreciation به کاهش ارزش پول ملی یک کشور در مقابل ارزش پول کشورهای  
 مرجع یا رفرنس اطلاق میگردد و نوعا برای کاهش غیر رسمی ارزش پول ملی ناشی از فشار نیروهای  
 بازار مورد استفاده قرار میگیرد. این اقدام در سیستم مبادله ارزی شناور Floating exchange Rate  
 System میتواند رخ دهد و نقطه مقابل Currency Appreciation میباشد. CD منجر به افزایش  
 رقابت پذیری کالاها این کشور در کشورهای مرجع و در نتیجه افزایش امکان صادرات به آن کشورها  
 بدلیل قیمت تمام شده کمتر کالاها این کشور نسبت به ارزش پول ملی کشورهای مرجع میگردد و  
 بالعکس. در حوزه مالی و سرمایه گذاری نیز CD منجر به کاهش ارزش سرمایه برگشتی کشور صادر  
 کننده سرمایه به این کشور میگردد. سرمایه گذاران در این شرایط معمولا از روش صیانتی نرخ ارز یا  
 Foreign Exchange Hedge برای حفاظت از سرمایه خود در مقابل ریسک نرخ ارز یا Foreign  
 Exchange Risk استفاده مینمایند. برای اجرای FOREX Hedge توسط یک بانک یا واسطه انتقال  
 سرمایه یا کالا (سرمایه گذاری یا تجارت) معمولا کمپانی صادرکننده برای رهایی از ریسک نرخ ارز  
 هزینه مورد توافقی را به بانک پرداخت و از سود احتمالی ناشی از افزایش نرخ ارز در کشور مقصد بنفع  
 بانک چشم پوشی نمایند. مقررات این مکانیسم نوعا در دو سیستم International Financial Reporting  
 Standards (IFRS) یا US Generally Accepted Accounting Principles (US GAAP) مورد استناد قرار  
 میگیرد.

- اقتصاد جهانی که در حالت رکود بسر میبرد با وضع سیستم تعرفه ای جدید در دهه ۱۹۳۰ با کاهش  
 شدید تجارت بین المللی بمیزان دو سوم مواجه گردید.

- کنگره آمریکا در ۱۹۳۰ برای حمایت از تولیدات کشاورزی و کشاورزان این کشور در مقابل واردات قابل  
 توجه این محصولات از اروپا با وضع قانون Smoot-Hawley Tariff نرخ متوسط تعرفه بر واردات  
 کشاورزی را به ۴۱٪ افزایش داد. این در حالی بود که کنگره در سال ۱۹۲۲ این میزان را طی قانون  
 Fordney- McCumber Tariff بمیزان ۲۲٪ افزایش داده بود. در پاسخ فوری کشورهای اروپایی  
 نیز با کاهش تعرفه بر واردات خود از مستعمرات، تجارت را کاملا بلوکی نموده و تجارت با آمریکا  
 را بشدت کاهش دادند. نتیجتا تجارت جهانی در فاصله ۱۹۲۹-۱۹۳۴ بمیزان دوسوم کاهش یافت.

- از منظر چندجانبه گرایی **جامعه ملل** در دهه ۱۹۲۰ یک نهاد اقتصادی و مالی بین المللی با زیر کمیته های تخصصی مختلف ایجاد نمود تا با مسایل اقتصاد بین الملل بصورت سامان یافته تری برخورد نماید. این نهاد موفق به اعطای ۲۶ میلیون لیر استرلینگ در یک بسته اقتصادی و توسعه ای به استرالیا در همان دهه گردید. همچنین تعداد قابل ملاحظه ای کنفرانس اقتصادی تشکیل داد تا **رویه های گمرکی را استانداردسازی و یکسان نماید و سیستم جامع آمار اقتصادی** بوجود آورد. اما منابع و مشروعیت جامعه ملل در برابر بحران فراگیر اقتصادی بین دو جنگ محدود بود.
- این شرایط تا ایفای نقش رهبری توسط آمریکا در حوزه اقتصاد بین الملل ادامه داشت. در سال ۱۹۳۴ کنگره با تصویب قانون Reciprocal Trade Agreement Act (RTAA) رییس جمهور این کشور را مجاز به توافق با کشورها در حوزه تجارت بدون نیاز به تصویب کنگره نمود. با بهره گیری از این قانون دولت امریکا تا سال ۱۹۳۹ با ۲۰ کشور اصلی طرف تجاری آنکشور قراردادهای تجاری متناسب امضا نمود که این خود مبنای اصلی چندجانبه گرایی در حوزه تجارت پس از جنگ جهانی دوم را فراهم نمود. دلایل تغییر فوق العاده سیاستهای تجاری آمریکا از ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۴ را میتوان در آثار Hiscox 1999 and Irwin & Kroszner 1997 یافت.

### ج: دوران بعد از جنگ جهانی دوم

- در این دوران اقتصاد سیاسی جهانی بلحاظ کمیت کاملا متفاوت از دورانهای قبل بود. این تفاوت از دیدگاه Ruggie در دو اصل بنیادین خلاصه میشود، یکی اصل اجماع پنهان جهانی در آنچه او Embedded Liberalism میخواند و دیگری اصل چندجانبه گرایی در اقتصاد یا Multilateralism. (Ruggie, 1982). اصطلاح مذکور برای اولین بار در سال ۱۹۸۲ توسط اقتصاددان آمریکایی جان روژییه بکار برده شد.<sup>۳</sup>
- Embedded Liberalism بمعنی اجماع بین الدولی در مورد حمایت و حفاظت همزمان از سیستم و اهداف اقتصاد داخلی مانند اشتغال کامل و ترمیم و ارتقای سیستم اقتصاد و تجارت و سرمایه گذاری جهانی از طریق تمهیداتی نظیر آزاد و باز نمودن اقتصاد داخلی است. تعهد نهفته و ضمیمه به سیستم اقتصاد باز جهانی در جوف اهداف سیاسی و اقتصادی داخلی (المان لیبرالیستی اقتصاد سیاسی) از طریق درج و ادغام مفاهیمی در مقررات تجارت و سرمایه گذاری بین المللی بود که به دولتها اجازه میدهد برای رفع تهدیدهای اساسی از اهداف اقتصاد داخلی خود بصورت موقت از برخی از محدودیتهای اقتصاد جهانی معاف گردند.
- شناسایی مشروعیت اصل حق دولتها در الویت دادن به اهداف اقتصاد داخلی نیز بخشی از قوانین بازی در ذیل اصل Embedded Liberalism بود. این اصل توسط کشورهای حمایت

<sup>3</sup> - Ruggie John Gerald, (1982). International Regimes, Transactions, and Change: Embedded Liberalism in the Postwar Economic Order, *International Organization*, Vol. 36, No. 2, pp. 379- 415, Published by MIT, Available on: <http://www.jstor.org/stable/2706527>  
or: <https://ias.wustl.edu/files/ias/imce/ruggieinternationalregimes.compressed.pdf>



میشد که همکاری اقتصادی بین المللی را بعنوان یک معامله و تفاهم سیاسی در حوزه سیاست داخلی خود پذیرفته بودند. بعنوان مثال سیاست آزاد سازی تجارت در حوزه محصولات کشاورزی که منجر به آزاد سازی تجاری در سایر حوزه ها گردید.

- قبل از جنگ جهانی اول بدلیل نظم کلاسیک لیبرالیستی Classical Liberal Order ، تجارت جهانی سهم اصلی در تولید Global GDP داشت. جنگ و رکود بزرگ اساس این نظم را متزلزل و تجارت جهانی را محدود کرد. هدف اول نظم جدید بازگرداندن تجارت آزاد به صحنه جهانی بود. هدف دوم احیای وظایف دولت مدرن در خصوص تولید رفاه و ایجاد شغل از طریق توجه به مقتضیات اقتصاد ملی بود. این دو هدف بنظر متزاحم میرسند. برای حل این تزاحم اجماع جهانی پس از جنگ دوم بر ایجاد سیستم برتون و دز با ماهیتی لیبرال شکل گرفت. برتون و دز تلاش کرد سیستم باز تجارت جهانی کالا و خدمات را که از طریق یک سازوکار شبه نرخ تبدیل ثابت ارز Semi Fix Exchange Rate حمایت میشد ایجاد نماید. همچنین چارچوبی را طراحی کند تا در آن نیروهای بازار توسط دولتهای ملی بنحوی مدیریت شوند که خروج سرمایه بین المللی از کشورشان با استفاده از سیستم کنترل سرمایه Capital Control جلوگیری نمایند. موسسات چندجانبه مالی جهانی همانند IMF و WB بمنظور حمایت و پشتیبانی چنین سیستم و چارچوبهای آن بوجود آمدند.

- سیستم کنترل سرمایه رژیم محدودیتی است که دولتهای ملی بمنظور مدیریت جریان ورود و خروج سرمایه از بازار سرمایه Capital Market به حساب سرمایه ملی Capital Account یا خزانه ایجاد مینمایند و مالیات معاملات Transaction Taxes، نرخ کنترل شده تسعیر ارز، تعیین سقف برای خرید و فروش داراییهای سرمایه ای و مالی Financial Assets، حداقل اجباری اقامت سرمایه، میزان قانونی ارز خروجی توسط مسافری از جمله این تمهیدات بود. سیستم کنترل سرمایه جزء لایتجزای سیستم برتون و دز تا دهه ۱۹۷۰ بود. بدلیل آغاز دوره جهانی شدن، این سیستم از آن به بعد مورد نقد سیستم برتون و دز و کشورهای اصلی اقتصاد جهان قرار گرفت.

- **نهاد سازی در حوزه IPE**، آنچه در دوره استاندار طلا و دوره هرج و مرج بین دو جنگ سابقه نداشت، یکی دیگر از اصول تجاری در این دوره گردید که منجر به چندجانبه گرایی اقتصادی در این دوره شد. این اصل بر اساس **المان کمی اقتصاد پس از جنگ** استوار ولی الزاما با مداخله همه کشورها آغاز نشد بلکه دو یا سه کشور در این راه پیش قدم شدند.

- **تمایل به چندجانبه گرایی** که از اواخر دهه ۱۹۳۰ آغاز و در طی دهه ۱۹۴۰ و تا پایان جنگ دوم ادامه یافت، با **تاسیس نهادهای برتون و دزی Bretton Woods** بعنوان موسسات مالی بین المللی بلافاصله بثمر نشست. IMF و WB گرچه **جهانشمول** بودند و برای عضویت همه اعضای جامعه جهانی بر اساس اصل چندجانبه گرایی طراحی شده بودند، اما **تنها نهادهای اقتصادی بین المللی نبودند**. از ۱۹۴۵ و با پایان جنگ دوم تا دهه ۱۹۹۰ **سازمانهای اقتصادی و امنیتی منطقه ای** نقش بسزایی در نهادینه نمودن و ارتقای تجارت در مناطق ایفا نمودند و شبکه چندجانبه گرایی را بسط و تعمیق دادند.

- **ماحصل چندجانبه گرائی و Embedded Liberalism نرخ رشد جهانی حدود ۵٪ در حفاصل ۱۹۵۰-۱۹۷۳ بود.** این نرخ رشد بی سابقه در سه دوره از اقتصاد جهانی تحت تاثیر افزایش قیمت نفت در ۱۹۷۴ و سپس ۱۹۷۹ و بحران بدهی خارجی آمریکای لاتین و آفریقا در نیمه دوم قرن بیستم قرار گرفت با اینحال پدیده نرخ رشد جهانی ۳٪ در ربع آخر قرن گذشته نتیجه این روند بود. (Maddison, 2001)
- تجارت جهانی نیز در این دوران رشد قابل ملاحظه ای داشت و در فاصله ۱۹۵۰-۷۳ رشد متوسط سالانه ای برابر ۸٪ و در ۲۵ سال بعد تا سال ۲۰۰۰ حدود ۵٪ داشت.
- نظم لیبرال کلاسیک یا به تعبیر روزیبه نظم اقتصادی پساجنگ Post-war Economic Order تا سال ۱۹۷۱ ادامه یافت. بتدریج در دهه ۱۹۷۰ این نظم که مبتنی بر مدل اقتصادی کنیز بود در شرایط دوران انتقال قرار گرفت و در سال ۱۹۸۱ جای خود را به نظم تازه ای تحت عنوان اجماع واشنگتن داد. در سال ۱۹۷۳-۱۹۷۴ آمریکا، کانادا، آلمان و سوئیس سیستم کنترل سرمایه را ترک کردند. سپس در سال ۷۹ انگلیس و سپس در دهه ۸۰ تقریباً تمامی کشورهای صنعتی از این سیستم خارج شدند. یکی از دلایل مهم این اقدام انباشت سرمایه در این کشورها بود. این نظم نیز به نوبه خود در سال ۲۰۰۹ جای خود را به سیستم پسا اجماع واشنگتن داد.
- اجماع واشنگتن شامل ده سیاست اصلی اقتصادی اعلامی توسط بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و خزانه داری آمریکا است که اولین با توسط اقتصاددان انگلیسی جان ویلیام سون John Williamson در سال ۱۹۸۹ تدوین شده است. مبنای تئوریک اجماع واشنگتن عبور از اقتصاد لیبرال و بازگشت به دریافتی جدید از اقتصاد اسمیتی تحت عنوان نئولیبرالیسم اقتصادی است که بر سیاست اقتصاد باز در حوزه سرمایه و تجارت، ثبات در حوزه اقتصاد کلان macroeconomic stabilization و بسط و گسترش ظرفیت های بازار در اقتصاد داخلی متمرکز است.
- ده اصل اجماع واشنگتن از منظر ویلیام سون<sup>۴</sup> شامل موارد زیر است:

1. **Fiscal policy discipline**, with avoidance of large fiscal deficits relative to GDP;
2. **Redirection of public spending** from subsidies ("especially indiscriminate subsidies") toward broad-based provision of key pro-growth, pro-poor services like primary education, primary health care and infrastructure investment;
3. **Tax reform, broadening the tax base** and adopting moderate marginal tax rates;
4. **Interest rates** that are market determined and positive (but moderate) in real terms;
5. **Competitive exchange rates**;
6. **Trade liberalization**: liberalization of imports, with particular emphasis on elimination of quantitative restrictions (licensing, etc.); any trade protection to be provided by low and relatively uniform tariffs;
7. **Liberalization of inward foreign direct investment**;
8. **Privatization of state enterprises**;
9. **Deregulation**: abolition of regulations that impede market entry or restrict competition, except for those justified on safety, environmental and consumer protection grounds, and prudential oversight of financial institutions;
10. **Legal security for property rights.**

<sup>4</sup> Williamson, John. (1989). *What Washington Means by Policy Reform*, in: Williamson, John (ed.): *Latin American Readjustment: How Much has Happened*, Washington: Institute for International Economics. At: <https://www.wcl.american.edu/hracademy/documents/Williamson1990WhatWashingtonMeansbyPolicyReform.pdf>

- مبانی اصلی مکتب احیای اقتصاد نئوکلاسیک یا اجماع واشنگتن عبارت اند از:
  - ۱- نفی تئوری نئو مارکسیسم بدلیل غیر واقعی بودنش
  - ۲- رد مکتب ساختارگرایی بدلیل وجود موانع ساختاری در آن برای تعامل با اقتصاد جهانی
  - ۳- مردود دانستن الزام دخالت دولت در اقتصاد جهت اصلاح نقائص ساختاری در اقتصاد ملی
  - ۴- رکود اقتصادی در کشورهای در حال توسعه نتیجه سیاست گذاری و برنامه ریزی ضعیف اقتصادی و دخالت‌های زیاد از حد و بیش از مورد دولت در اقتصاد است.
  - ۵- خصوصی سازی بخش‌های اقتصادی وابسته به دولت
  - ۶- ارتقا تجارت آزاد
  - ۷- حذف یا کاهش موانع جذب سرمایه گذاری خارجی
  - ۸- حذف یا کاهش مقررات و قوانین دولتی دخالتگر در امور بازار بمنظور: الف) رفع تنگنا ها و محدودیت های بازار و ب) محدودیت دخالت های دولت

### مفهوم IPE

- اقتصاد سیاسی بمفهوم تمرکز بر عناصری است که از تعامل حوزه‌های سیاسی و اقتصادی بدست می‌آید و بدنبال توضیح چگونگی تأثیر و شکل‌دهی قدرت سیاسی Political power و برون‌دادهای اقتصادی Economic outcomes و تأثیر فرآیندهای اقتصادی بر اقدامات سیاسی است
- اقتصاد سیاسی در جستجوی حوزه‌های ارتباط و نوع عملکرد این ارتباط در حوزه سنتی اقتصاد و سیاست است ولی بهیچوجه خود را به این موضوع محدود نساخته بلکه بدنبال ارائه تحلیل تازه‌ای است که بر اساس آن اسکوپ و متدهای مورد استفاده در علوم سیاسی و علوم اقتصادی را به نقد بکشد.
- اقتصاد سیاسی در شکل جهانی خود (GPE) Global Political Economy از دهه هفتاد به بعد بعنوان زیر رشته مطالعات در حوزه روابط بین الملل توسعه یافت. همانند سایر حوزه ها در علوم سیاسی بین المللی این گرایش نیز در پاسخ به تغییرات ملموس در جهان سیاست و تلاش بر تئوریزه کردن این تغییرات شکل گرفت.
- در ابتدای دهه ۱۹۷۰ اقتصاد جهانی پس از یک دوره بی سابقه رشد و ثبات پس از جنگ دوم با تلاطم‌هایی روبرو گردید. ثبات و شکوفایی اقتصادی این دوران تقریباً همه کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه را بنحوی منتفع نمود. این وضعیت در دهه هفتاد ادامه داشت تا بتدریج اقتصاد آمریکا با مشکلاتی بدلیل تعهد به نرخ ثابت ارزی Fix Exchange Rate مواجه شد. این تعهد محدودیتهایی را در انتخاب سیاست‌های اقتصادی برای مقابله با تورم داخلی بدلیل افزایش هزینه های دولتی، برنامه های اجتماعی دولت و هزینه های جنگ ویتنام بوجود آورد.
- این وضعیت دولت نیکسون را مجبور کرد تا در سال ۱۹۷۱ ارزش دلار را کاهش داده نرخ آنرا شناور اعلام نماید. با تاثیرات بعدی این تصمیم بر اقتصاد جهانی و سلسله اتفاقات متعاقب آن، سرانجام سیستم نرخ ثابت ارزی FER که یکی از پایه های اصلی رژیم مالی برتون وودز بود فرو ریخت.

- بی ثباتی در سیستم مالی بین المللی موجب نگرانی از ناپایداری در اقتصاد جهانی و ورود به یک دوره بحرانی جدید شد که خود موجب افزایش قیمت کالاها و مواد خام گردید. نگرانی از دسترسی به مواد خام و افزایش قیمت آن در غرب با موفقیت اوپک در افزایش قابل ملاحظه قیمت نفت در پی جنگ ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل همراه شد.
- کشورهای کمتر توسعه یافته تصور کردند با توجه به این تحول و توان تازه خود تحت عنوان قدرت تولیدی کالا Commodity Power قادرند سیستم مالی بین المللی را تغییر دهند و از طریق UN درخواست نظام نوین اقتصادی بین المللی را New International Economic Order NIEO را مطرح نمودند. این تصورات و شرایط منجر شد تا این گروه از کشورها سیاستهای حمایتی خود از صنایع داخلی را علیرغم تعهدات بین المللیشان در سیستم تجارت جهانی افزایش داده و متقابلاً کشورهای صنعتی هم تلاش نمودند مقررات مالی و تجاری بین المللی را در مقابله با این شرایط بازنگری نمایند.
- این دوران خطر بازگشت به شرایط دوران قبل از جنگ دوم و رکود بزرگ ۱۹۳۰ و بازگشت تفکر امنیتی به حوزه روابط بین الملل را بنحوی ملموس نمود که قدرتهای بزرگ را به نیاز به ارتقای همکاریهای بین الملل جدید متقاعد ساخت. بدین ترتیب آمریکا در مناقشه چین و هند وارد نشد و کسینجر مذاکرات کاهش تنش و دتانت را با شوروی پیش برد و نیکسون (۱۹۷۲) به چین سفر کرد تا زمینه ادغام صلح آمیز چین به سیستم جهانی فراهم گردد.
- از منظر بسیاری از دانشمندان علوم سیاسی، نظرات هژمونیستی و ریالیستی متمرکز بر امنیت جهانی و قدرت نظامی کارائی خود در توجیه شرایط بین الملل را از دست داده (Keohane & Nye 1972) و آنها را متوجه اهمیت حوزه اقتصاد بین الملل نمود، حوزه ای که تا کمی قبل صرفاً توسط اقتصاددانان به آن پرداخته میشد. لذا اینطور نبود که اقتصاد بین الملل ناگهان سیاسی شود. البته همواره عدم تقارنهای قدرت و سیاست جهانی بر ساختار روابط اقتصادی بین المللی تاثیر داشته است، اما آنچه تازه بود اینستکه بدلیل شرایط متحول اقتصادی دهه ۱۹۷۰ ناگهان قواعد مبنائی بازی بین المللی برای مذاکره و بازنگری مجدد باز شد. این همزمان شد با کاهش علاقه اقتصاددانان به مطالعه اقتصاد بین الملل از طریق روشهای آماری و مدلهای ریاضی و فضا برای ورود علوم سیاسی به حوزه اقتصاد بین الملل بازتر گردید.
- بدین ترتیب اقتصاد سیاسی بین المللی نوین در محیط آکادمیک شکل گرفت. نقطه توجه مرکزی این علم تبیین روابط بین حوزه های خصوصی و عمومی قدرت در تخصیص منابع کمیاب و محدود است.
- مطالعه IPE یک روش و یا گروهی از روشها برای مطالعه اش نیست بلکه دامنه ای از همه تئوریهها و متدهای مطالعه حوزه علوم سیاسی را در برمیگیرد.
- در عین حال IPE در جستجوی یافتن پاسخ به سوال کلاسیکی است که Harold D. Lasswell (1936) برای معنی نمودن سیاست مطرح کرد. یعنی چه عنصری چه چیزی را در چه زمانی و چگونه بدست میآورد؟  
Who gets what, when and how?

این سوال اساسی، روشهای و وضعیتهای توزیع منابع Questions of distribution بعنوان موضوع اصلی سیاست را مطرح میسازد. همچنین بر اهمیت موضوع قدرت Power بعنوان مفهوم محوری سیاست در حصول نتایج مشخص Determining Outcomes تاکید دارد.

- قدرت اشکال مختلفی به خود گرفته است. اما مفهوم سنتی و کلاسیک آن در حوزه روابط است یعنی ظرفیت یک بازیگر در تغییر رفتار بازیگر دیگر (Dahl 1963). در عین حال قدرت بمعنی توانایی بازیگر برای تعیین دستورکار Agenda نیز هست. (Lukes 1974) همچنین قدرت بمعنی ظرفیت ایجاد ساختار جهت وضع مقررات و قوانین مختلف در حوزه روابط اقتصادی بین المللی است بنحویکه به بازیگرانی امتیازاتی داده و از دیگران امتیازاتی سلب شود. (Strange 1988) بعنوان مثال آمریکا بعنوان بزرگترین قدرت جهانی قادر بود طی سالیان متمادی از روابط قدرت برای تغییر رفتار سایر بازیگران استفاده نماید. نیکسون با قطع نرخ ثابت تبدیل دلار به طلا کشورهای شمال شرق آسیا (ژاپن) را مجبور به قبول تغییر در سیستم تبادلات ارزی Exchange Rates خود نمود (Plaza Accord). مقررات سازمانهای مالی بین المللی بنحوی شکل گرفت و نهادینه شد که بیشترین امتیازات را برای کشورهای صنعتی عضو دنبال داشت. آنها هم از سهمیه رای بیشتر در IFIs از طریق سیستم Weighted Voting System بهره مند بودند و هم از مقررات سنگین وضع شده توسط IMF برای کشورهای در حال توسعه، مانند سیستم موازنه پرداختهای منفی Balance of Payments deficits، معاف میشدند. آمریکا با حجم بالای موازنه پرداخت منفی از مقررات معاف شد زیرا از مزیت پذیرش جهانی دلار بهره میبرد و با چاپ اسکناس به موازنه منفی تجاری خود سامان میدهد.

- علاوه بر تمرکز بر دو مفهوم توزیع و قدرت، IPE بر همکاری تحت شرایط آنارشی Cooperation under Anarchy در روابط بین الملل نیز تاکید دارد. سؤال اینستکه: مناسبترین شرایط برای تحول در همکاری بین کشورها در محیطی که یک قدرت مرکزی نظم دهنده (هژمون) وجود ندارد چیست؟ آکادمیا در حوزه اقتصاد بین الملل معتقدند ظرفیت همکاری در محیط آنارشتیک در حوزه اقتصاد (بدلیل وابستگی متقابل) از حوزه امنیت بسیار بیشتر است.

- در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ تمرکز در مطالعات IPE در نحوه تعامل این سه عنصر در IR خلاصه میشود. نتیجه اینکه IPE به توزیع منابع و قدرت در داخل اقتصاد جهانی بنحوی پردازد که امکان و ظرفیت دولتها در تعامل و ارتقای همکاری افزایش یابد.

- Distribution of power within global economy and the potential for states to engage in collaboration  
- اقتصاد سیاسی بین المللی (IPE) عمدتاً بر کنش بین بازیگران بین المللی از جمله دولتها، کمپانیهای بزرگ، سازمانهای بین المللی، و حرکتهای اجتماعی و امثال آن در بستر روابط بین الملل متمرکز است. در حقیقت IPE بخشی از پاسخ به نقایص پارادیم ریالیستی حاکم بر روابط بین الملل است. پارادیم ریالیستی که تلاش می کند سیاست را از اقتصاد جداساخته و قدرت را عمدتاً در قالبهای سیاسی - نظامی تعریف نماید. IPE درک محدودیتهای ساختار قدرت Power Structure است. ساختاری که ساختارهای جهانی تولید International Structures of Production در آن نقش کلیدی بازی

می‌نمایند. (Susan Storage) ساختار قدرت سیستم جامع روابط نفوذ بین افراد یک گروه است بنحویکه توزیع قدرت در بین افراد در داخل گروه‌هایی مثل دولت، ملت، نهاد، سازمان یا جامعه را تبیین کند

- IPE بر خلاف نظر نئورئالیست‌هایی نظیر کنت والتز (Kenneth Waltz) به تحلیل در مباحث تجربی empirical topics در سطح بین‌المللی نظیر تجارت، فینانس، سرمایه‌گذاری و توسعه محدود نمی‌گردد بلکه بخش قابل توجهی از توجه آن به شرایط داخلی کشورها به منظور درک نحوه تأثیرگذاری ظرفیت‌های داخلی بر اقدامات بین‌المللی اختصاص یافته است. در ادبیات IPE محدوده تثبیت شده‌ای بین مباحث ملی و فراملی و بین‌المللی ترسیم نشده است.

### مکتب مرکانتالیسم:

- سهل‌ترین شکل تئوریزه کردن IPE مکتب مرکانتالیسم کلاسیک در حد فاصل قرون شانزدهم تا نوزدهم میلادی است. این مکتب بدلیل اهمیت روز افزون ظهور دولت-ملت‌ها در اروپا و بهره‌گیری از ابزارهای اصلی ایشان یعنی جنگ، استعمار و کلونیالیسم colonial conquest در سیاست خارجی بمنظور حفظ و ارتقاء جایگاه جهانی خود تقویت و جهانی شد.
- در این دوران نیروی زمینی قدرتهای بزرگ اروپا مانند انگلستان (در زمان جنگ‌های لویی یازدهم) به قدرت دریایی تبدیل گردید.
- ناوگان و قدرت دریایی هم تجارت انگلستان را حفاظت مینمود و هم در موقعیتهایی که لازم بود اعمال قدرت و حفظ برتری مینمود. در عصر قدرت دریایی sea power ناوگان ملی در خدمت افزایش قدرت اقتصادی و پرستیژ نظامی در چالشها و درگیریهای منطقه ای و فرامنطقه ای بود.
- مبانی اصلی تفکر مرکانتالیسم بر این ایده استوار بود که ثروت باید تبدیل به تحصیل قدرت دریایی گردد. قدرت دریایی بنوبه خود از تجارت دفاع میکند و این نیز خودبخود تولید ثروت مینماید و این سیکل همچنان ادامه دارد.
- آنچه آدام اسمیت انرا نظام تجارت mercantile system در قرون ۱۶ تا ۱۸ مینامید، نظامی بود که بر اقتصاد سیاسی اروپای آن دوران بر اساس توازن تجاری مثبت از طریق تشویق صادرات و کاهش واردات و حفظ ذخایر طلا و نقره و نیز حفظ ظرفیتهای اشتغال در داخل بود.
- تعاریف مرکانتالیسم: الف) تعریف جاکوب وینر (jacob viner): دکترین مرکانتالیسم گستره‌ای از مقررات دولتی در رابطه با فعالیت‌های اقتصادی در جهت منافع اقتصاد ملی است. ب) تعریف الی هکشر<sup>۵</sup> (Eli Heckscher): دکترین مرکانتالیسم در برگیرنده مجموعه از فعالیت‌های اقتصادی است که تابع منافع دولت حاکم باشد.
- شاخصه های مرکانتالیسم: تعرفه بالا بر محصولات صنعتی نهایی وارداتی، منع مستعمرات از انجام معاملات با سایر کشورها، انحصاری نمودن بازار با اعطای حق دسترسی اصلی و ویژه به تجار هموطن Staple ports or rights، ممنوع کردن خروج طلا، ممنوعیت حمل کالا با کشتی خارجی،

<sup>5</sup>Heckscher, Eli. (2013), Mercantilism, 2 Volumes, Rutledge

- پرداخت یارانه صادرات، استفاده حداکثری از منابع داخلی در تولید، کاهش و حداقلی نمودن دستمزدها، توسعه در قالب الگوی توسعه انبوه صورت میگیرد، وضع تعرفه های غیر تجاری برای کاهش مصرف داخلی، حمایت از تولید داخلی با پرداخت یارانه به آن.
- دستیابی به رشد بی پایان از طریق الگو توسعه انبوه میسر است ولی مستلزم بکارگیری استعمار و جنگ در حوزه سیاست خارجی دولت مرکانتالیستی میباشد.
  - پیش گامان مکتب رئالیسم در تئوری مرکانتالیسم مانند ثوسیدیدز (Thucydides)، ماکیاول و هوبز (Hobbes) معتقد بودند اگر دولت نتواند کسب منافع شخصی را قاعده مند و محدود سازد، ماحصل فعالیت های اقتصادی منجر به حکمرانی چیزی شبیه قانون خشن طبیعت (State of Nature) بر جوامع خواهد کرد.
  - متفکران مکتب مرکانتالیسم معتقد بر لزوم بسط اقتدار دولتی (public authority) به منظور تبدیل و تغییر منافع شخصی به منافع جمعی بودند. آنها بر جمع گرایی در مقابل فردگرایی و به حداکثر رسانیدن قدرت و ثروت ملی بنحویکه رفاه عمومی را تأمین نماید تاکید می نمودند.
  - در دوران آغازین مرکانتالیسم ثروت در ذخیره سازی طلا و نقره در خزانه عمومی معنی می یافت و چون این ثروت محسوس پشتوانه قدرت ملی به حساب می آمد دولتها برای بدست آوردن آن در فعالیتهای اقتصادی کشور خود چه در سطح ملی و چه در سطح بین المللی مداخله می نمودند.
  - مرکانتالیسم اولیه در سطح ملی بر (۱) مداخلات اقتصادی دولت برای استحکام اقتصاد ملی و (۲) افزایش کار آیی سیستم جمع آوری درآمدهای دولتی و مالیاتی متمرکز بود و
  - مرکانتالیسم اولیه در سطح بین المللی مداخلات دولت در ساز و کار حمایت از تولیدات داخلی Protectionism شکل می گرفت. بدین دلیل (۱) در حوزه IPE، مبنای آنها از تعاملات و چالشهای سیاسی- اقتصادی مدل بازی با حاصل جمع صفر Zero-sum game بود. یعنی الزاماً برد یا سود یک طرف باخت یا ضرر دیگران تلقی میگردید. (۲) در حوزه تجارت، موازنه تجاری balance of trade عنصر محوری موازنه قوا بین المللی دولت محسوب می گردید و تلاش دولتها دستیابی به موازنه مثبت تجاری به منظور حفظ جریان مثبت ذخیره سازی طلا و در نتیجه حفظ موقعیت بین المللی خود در نظام بین الملل بود.
  - تئوریهایی مانند فرانسویس باکون (Francis Bacon 1561-1626) بعنوان اولین معماران تفکر توسعه متوازن قدرت سیاسی در انگلیس (Balance of power politics in UK -empiricism) که معتقد بود ثروت و قدرت نظامی به صورت متقابل ظرفیتهای قدرت ملی را تقویت می کنند باعث بسط و گسترش جهانی مرکانتالیسم گردیدند. او مثلاً استدلال می نمود که یک زنجیره گسست ناپذیر و ارتباط مستقیم بین خط کشتیرانی انگلیس به هند و از هند به خزانه ملی و از خزانه به قدرت هژمونیک انگلیس وجود دارد.

- در این دوران تجارت جهانی تولید ثروت می‌کرد و ثروت ظرفیت ناوگان و قدرت دریایی را افزایش می‌داد و این بنوبه خود امنیت ملی را تأمین می‌کرد. در مرکانتالیسم کلاسیک، دولت (state) مهمترین بازیگر سیستم بین‌المللی و امنیت ملی هدف هر دولت بود.
- ماهیت وجودی دولت (Raison d'etat) اصل محوری اقتصاد مرکانتالیستی و منافع دولتی مبنای تئوریهای مرکانتالیستی است.
- در این مکتب و براساس این منطق دولت نقش کلیدی در تنظیم فعالیت‌های اقتصادی با هدف تحصیل ثروت و قدرت بعنوان ابزارهای ارتقاء عدم وابستگی و در نهایت دستیابی به امنیت ملی دارا می‌باشد.
- مرکانتالیسم در اواخر قرن هیجده با انتقادات قابل توجهی از جمله انتقادات آدام اسمیت مواجه شد و گرچه دچار نارسائی‌های استدلالی شد ولی توانست توسط فردریش لیست Fredrich List بازبینی و بازنویسی شده در نهایت مهمترین نقدش را بنحوی مرتفع و با پذیرش منطق تجارت آزاد تفسیر جدیدی از تئوری مرکانتالیسم ارائه دهد. او معتقد بود به برخی از کشورها مثل آلمان این شانس داده شده است تا با استفاده از پروتکشنسیسم خود را به وضعیت صنعتی ارتقاء دهند.
- لیست بعنوان یکی از بنیانگذاران مکتب تاریخی قدیم یا Historical School of Economics (اوج آن ۱۸۴۰-۱۸۸۰) به‌مراه ویلهلم روشر و هیلد براند در قرن ۱۹، ۱) منتقد بینش مادی کلاسیکها در مورد نیروهای مولد و نگرش مکتب کلاسیک به انسان صرفا به عنوان عامل تولید بود. لیست معتقد است تولید کننده ثروت از خود ثروت با ارزش تر است خصوصا کسی که تربیت میکند از تولید کننده ثروت با اهمیت تر است. ۲) او به روش نتیجه گیری کلاسیکها یعنی روش قیاس نیز نقد داشت و روش استقرا را ترجیح میداد. (به نظر او علت نا همخوانی نظریات کلاسیکها با واقعیت در این است که کلاسیکها به جای اینکه از روش استقرا به نتیجه برسند، پدیده‌ها و وقایع اجتماعی و اقتصادی را با قواعد کلی و غیر تجربی توضیح می‌دهند.) ۳) از نظر لیست و سایر طرفداران مکتب تاریخی قدیم هیچ قانون اقتصادی وجود ندارد که مطلق بوده و بشود آن را به همه جا تعمیم داد. هیچ هماهنگی در دنیای اقتصاد بدون اینکه از روش استقرا و مشاهده تجربی بدست آمده باشد قابل پذیرش بعنوان یک قاعده نیست. حتی در تقابل فرد و اجتماع به صورت عینی به اثبات رسیده است. ۴) او همچنین اصل خودخواهی عقلانی و نفع شخصی مکتب کلاسیک را نقد کرده و آنرا تنها انگیزه رفتارهای انسان نمیداند و عواملی چون احساس وظیفه، از خود گذشتگی و ایثار، نوع دوستی و ترحم و مانند آن می‌تواند محرکی برای رفتارهای اقتصادی انسانی باشد. مکتب تاریخی بر عناصر اخلاقی در اقتصاد تاکید فراوان دارد. ۵) او همچنین دولت را صرفا نگهبان جریان اقتصاد ندانسته و آنرا وسیله ای برای تحقق



اهداف اقتصادی غالباً عام المنفعه و عمومی می‌داند که افراد به صورت آزادانه نمی‌خواهند یا نمی‌توانند آنها را انجام دهند.

- ایشان اقتصاد را نتیجه تحلیل دقیق تجربی و تاریخی empirical and historical analysis بجای تحلیل منطقی ریاضی میدانند و لذا مدل حقیقی، تاریخی، اجتماعی، سیاسی تحلیل اقتصادی را بر مدل ریاضی ترجیح میدهند.

- بدنبال لیست، مکتب تاریخی قدیم سه گرایش را شاهد بوده است:

(۱) قدیمی ها یا The Older شامل Wilhelm Roscher, Karl Knies, and Bruno Hildebr,

(۲) جوان ها یا The Younger شامل: Gustav von Schmoller, Etienne Laspeyres, Karl Bücher, Adolph Wagner, Georg Friedrich Knapp, Lujo Brentano;

(۳) جوانترها یا The Youngest شامل: Max Weber, Wewner Sombart

- علیرغم تلاش لیست برای نوعی توافق بین مرکانتالیستها و منتقدان آنان مکتب تاریخی قدیم آلمان German Historical School of Economics تلاش به حفظ مبانی مرکانتالیسم نمود و در این بین مثلاً گوستاو شمولر (Gustav Schmoller) بر اصل مبنائی در اقتصاد سیاسی مرکانتالیسم تأکید کرد. این اصل عبارت است از اینکه پیشرفت اقتصادی بصورت اساسی شکل دهنده نیروهای سیاسی می‌باشد.

- قبل از لیست، الکساندر هامیلتون (Alexander Hamilton 1755-1804) در آمریکا به منظور توجیه وضعیت قدرت در آن کشور استدلال می‌نمود که دولت نیازمند صنعتی شدن با هدف تفوق در هر رقابت مرکانتالیستی توسط سایر دول می‌باشد. لذا باید تعرفه‌های ویژه به منظور حمایت از صنعت نابالغ (infant Industry) اعمال گردد تا دولت بتواند تجارت ملی را در جهت کسب توفیق ملی هدایت و صنعت را به مرحله صنعت کاپیتالیستی (Industrial Capitalism) برساند. او به شدت به حمایت از تجارت آمریکا در قبال آنچه او رقابت‌های ناعادلانه می‌خواند معتقد بود. هم لیست و هم هامیلتون معتقد بودند رژیم‌های تجارت آزاد بین‌المللی بهترین مشوق اقتصادهای صنعتی می‌باشند و این نوع اقتصادها هستند که امنیت اقتصادی جهان را تضمین می‌نمایند. این ایده‌ها به تدریج کفه ترازو در مکتب مرکانتالیسم را از جناح حمایت‌کننده از نقش مطلق دولت در اقتصاد را به سمت جناح موافق با دخالت محدود و مناسب بخش خصوصی در اقتصاد تغییر داد.

مکتب تاریخی آلمان بعنوان آخرین و مهمترین پایگاه فکری تئوری مرکانتالیسم نتوانست مبانی قابل قبول مناسبی را نسبت به IPE مرکانتالیستی توسعه دهد. این عدم توانایی ریشه در متدلوژی بکار گرفته شده در

این مکتب و اساساً مرکانتالیسم داشت. بعنوان مثال شمولر سر ناسازگاری با نظریه داده بنیاد انتزاعی (abstract grounded theory) داشت بنحوی که خودش را از هر دو مکتب فکری لیبرالیسم و مارکسیسم کاملاً جدا می‌ساخت و بجای آن بر متد رساله‌ای پژوهش تاریخی (historical monograph) اصرار می‌ورزید، روشی که سطح توصیفی استدلال‌ات را محدود می‌سازد. بطور کلی مکتب تاریخی نتوانست تئوری خود را به یک تفکر عمومی در محیط علمی تبدیل کند و منجر به ایجاد یک حلقه از متفکرین محافظه کار شد.

- در چنین فضایی دوران صنعتی مرکانتالیستی متولد شد که در آن صنعت ظرفیت ایجاد قدرت را فراهم و گروه‌های تازه اجتماعی خصوصاً گروه‌هایی که معتقد بودند تجارت ابزاری برای افزایش ثروت و قدرت شخصی است و نه ابزاری برای تأمین امنیت ملی بوجود آمدند. بجز استعمار و جنگ محور مهم دیگر سیاست خارجی همکاری برای دستیابی به رژیم‌های تجارت آزاد بین المللی گردید و در نتیجه ماهیت روابط بین الملل مرکانتالیستی متعارض شد (همکاری و جنگ همزمان).
- بدین ترتیب برای درک اقتصاد سیاسی در مرکانتالیسم نیاز به درک ماهیت متعارض روابط بین‌الملل (Conflictual Nature) الزامی است. بدین معنی که اقتصادهای ملی‌گرا دوران مرکانتالیسم باید بتوانند از دوگانگی بین مفهوم درگیری (Concept of Conflict) و همکاری در چارچوب روابط اقتصادی بین‌المللی خارج شوند و آن را براساس مدل برد-باخت تعریف نمایند.
- در حالیکه اقتصاد ملی در کشورهای هم‌چون آمریکا و آلمان و خصوصاً در دوران بحران سیاسی-اقتصادی دهه ۱۹۳۰ نیازمند تئوری‌های تازه در زمینه‌های مختلف از جمله IPE بودند مکتب مرکانتالیسم به دلایل ذکر شده تحت تأثیر مکتب لیبرالیسم قرار گرفت و تضعیف شد.
- آدام اسمیت در این دوره با انتقاد از مرکانتالیسم استدلال می‌کرد منافع دولت نمی‌تواند به حداکثر برسد اگر جریان مداخله دولت در بازار و حمایت از تولیدات داخلی ادامه یابد.
- امروزه علیرغم سطح قابل قبولی از توجه به آزادی اقتصادی و تجاری، دولتها هنوز سیاست‌های حمایت‌گرانه را جهت حفظ منافع ملی خود دنبال میکنند و میتوان گفت سیاست‌های مرکانتالیستی هنوز قابل مشاهده است.

#### مکتب لیبرالیسم اقتصادی

- گرچه ریشه‌های توسعه مکتب لیبرالیسم به قرن نوزدهم برمیگردد اما هنوز اهمیت و تطورش کاسته نشده است.

- آدام اسمیت (۱۷۹۰-۱۷۲۳) تنها مرکانتالیسم را مورد نقد قرار نداد بلکه پایه‌گذار روش جدید در تئوری IPE شد. او در کتاب **نظریه عواطف اخلاقی** ۱۷۵۹ و کتاب **بررسی درباره علل و ماهیت ثروت ملل** دیدگاه‌های اصلی خود را در مورد نظریه بازار آزاد و نظریه رقابت کامل مطرح کرد.
- در گفتگو با **فرانسوا کنه** فرانسوی و صاحب مکتب اقتصادی فیزیوکراسی به مباحثه نشست. کنه علی‌رغم عقاید جاری آن عصر که منبع ثروت را طلا و نقره تلقی میکرد، زمین را یگانه سرچشمه ثروت می‌دانست و عقیده داشت ثروت از تولید سرچشمه می‌گیرد؛ او فقط طبقات کشاورز را مولد واقعی ثروت می‌دانست. آدام اسمیت با دکترین تمایل به کشاورزی کنه و فیزیوکراتها موافق نبود
- محور اصلی دیدگاه اسمیت بر یک خودخواهی و منفعت طلبی عقلانی (rational egoism) ولی متفاوت از قانون طبیعت (State of Nature) هابز استوار است. تئوری **دست نامرئی بازار** (invisible hand) بصورت طبیعی دستیابی به هر دو، هم **منافع شخصی** (Self-interest) و هم **رفاه عمومی** را تضمین می‌کند. **آزادی عنصر حیاتی در این روند است.** بازار آزاد نهایتاً بهره‌وری و بهروزی را به حداکثر می‌رساند. بدین ترتیب لیبرالیسم IPE را مفهومی برای مدیریت **منافع فردی هم آوا شده Harmony of Self- Interests** میدانند.
- اسمیت معتقد بود **دخالت‌های غیرعقلانی** و نامعقول سیاسی و **تبانی اقتصادی** ماحصل میمون و مبارک فعالیت‌های بازار آزاد را تحت تأثیر قرار می‌دهد. او استدلال می‌کرد درک واقعیت‌های سیاسی، تجارت آزاد و دخالت محدود دولت در آنرا شکل می‌دهد. بعبارت ساده سیاست میتواند تجارت آزاد را شکل دهد.
- اسمیت بر این اصل معتقد بود که جامعه انسانی به گونه‌ای است که **گرچه اجزاء و افراد آن بخاطر کسب امتیازات فردی عمل می‌کنند، ولی این اقدامات در مجموع به نفع کل جامعه می‌باشد.** این اصل در اقتصاد بین‌الملل هم ساری و جاری است.
- بازار آزاد کاملترین ابزار تولید ثروت و برجسته ترین ارزش غرب در حوزه اقتصاد است.
- محدودیت های اسمیت برای آزادی بازار: در عین حال او آزادی بدون قید و بند و شرط بازار را توصیه نکرد. در این زمینه او **چهار نکته** را مطرح می‌سازد:
  - (۱) تجارت آزاد ممکن است به دلیل **مقتضیات امنیت ملی محدود** گردد. (اصل **مقتضیات امنیت ملی**)
  - (۲) از **دامپینگ کالاهای خارجی** از طریق وضع تعرفه‌های گمرکی و مالیاتی جهت اجتناب از ورود کالاهائیکه مشابه کالاهای داخلی هستند و تعرفه تولید پرداخت می‌کنند **جلوگیری گردد** تا از ارایه امتیاز ناعادلانه به کالاهای وارداتی پرهیز شود. (اصل **جلوگیری از دامپینگ**)

۳) اعمال تعرفه‌های گمرکی و مالیاتی به کالاهای وارداتی از کشوری که تعرفه‌های ناعادلانه بر کالاهای صادراتی کشور مبدا اعمال می‌کند. (اصل تعرفه متقابل)

۴) آزادسازی تجاری باید به صورت تدریجی صورت گیرد تا تجارت و صنعت ملی بتواند خود را با شرایط بازار را تنظیم کند. (اصل آزادسازی تدریجی بازار)

- اسمیت باورداشت اقتصاد منطقی متفاوت از سیاست دارد و نباید تحت تأثیر تدابیر سیاسی ضربه‌پذیر شود.

- در تئوری اسمیت سود ناشی از تجارت خارجی عمدتاً مبتنی بر مزیت مطلق (absolute advantage) است. اسمیت مزیت را توانایی تولید یک یا چند کالا با بالاترین کیفیت ممکن نسبت به دیگران و موانع دسترسی حداقلی به بازارهای مصرف تعریف می‌کند. لذا تجارت آزاد جهانی وقتی سودمند است که هرملتی تنها کالاهایی را تولید کند که در تولید آن دارای مزیت مطلق است و سایر کالاها را وارد نماید. بر این اساس اسمیت توضیح می‌دهد که قیمت تمام شده کالاهای مرغوب در بازار جهانی پایین خواهد بود و رضایت مصرف کننده بالا خواهد رفت.

- دکتربین لطفه یک سیستم اقتصادی است که در آن مبادلات بین طرفهای خصوصی با آزادی کامل و بدون مداخلات دولتی از قبیل مقررات، امتیازات، عوارض و یارانه‌ها صورت می‌پذیرد. لطفه بر پنج محور بنیان گردیده است. ۱) افراد واحدهای زیربنایی یک جامعه هستند ۲) حق آزادی مهمترین حق طبیعی و اساسی افراد میباشد. ۳) نظم فیزیکی طبیعی مبتنی بر هارمونی بین اجزای آن و سیستم خود تنظیمی اش است. ۴) مکانیزم بازار بر اساس مکانیزم طبیعت رقابتی است. ۵) شرکتها مخلوق دولت اند و لذا شهروندان با توجه به گرایش این شرکتها به ایجاد اخلاقی در نظم خود جوش اسمیتی باید بشدت بر آن نظارت کنند.

- بلحاظ تئوریک اسمیت نگاهی فلسفی و جامع (holistic) داشت که در اثر آن اقتصاد سیاسی را در قالب تاریخی ارایه می‌نمود.

- از منتقدان بنام نظریه لطفه آلفرد مارشال اقتصاددان قرن ۱۹ است. مارشال استدلال کند که نقش انسان به اندازه نقش سرمایه در اقتصاد مهم است. خدمات بخش قابل توجهی از تولید را تشکیل می‌دهد و باید کالا تلقی گردد. اسمیت تأکید کافی بر رفاه و آسایش انسان نکرده و به جای آن فقط تأکید بر ثروت نموده است.

- دیوید ریکاردو (David Ricardo) ۱۷۷۲-۱۸۲۳ هم در محتوا و هم در متد نظریه اسمیت را ارتقاء داد. او در دفاع از مکانیزم بازار آزاد معتقد بود کشورها حتی اگر نتوانند به مزیت مطلق در تولید کالایی دست یابند ولی همچنان از تجارت آن در بازار آزاد سود می‌برند.

- او همچنین توضیح میدهد که تخصصی نمودن تولید کالا (Specialization) و مکانیزم تجارت آزاد بر مبنای مزیت نسبی (Comparative advantage) قادر است بهره‌وری و بهروزی (efficiency & prosperity) را افزایش دهد.
- تئوری مزیت نسبی ریکاردو یکی از برجسته‌ترین مفاهیم در تحلیل تجارت در مکتب لیبرالیسم بخصوص ساختاردهی به نظام تجاری پس از جنگ دوم جهانی است. براساس این تئوری که سیاستمداران بعد از جنگ آن را به منظور رفع معایب سیستم بازار در بین دو جنگ خصوصاً رکود (Depression)، ریسک بالا و بلا تکلیفی و ابهام در بازار (Uncertainty) بکار گرفتند، سیستم بین‌المللی اقتصاد لیبرالیستی نه تنها از ناپایداری اقتصادی جلوگیری می‌کرد بلکه صلح را تضمین می‌نمود. بهروزی اقتصادی در این تئوری برای ایجاد صلح پایدار بکار گرفته می‌شود.
- ریکاردو متدولوژی لیبرالیستی اسمیت را تصحیح کرد و شرایط اقتصادی را از موضوعات سیاسی و اجتماعی جدا کرد و تفسیری مقتصدانه از آن ارائه نمود و بنیادهایی را ایجاد نمود تا متدولوژیهای فردگرایانه بتواند به معیاری برای IPE لیبرال تبدیل گردد.
- در نتیجه لیبرالیسم اواخر قرن نوزدهم مفهوم اقتصاد سیاسی را در روابط تنگاتنگ و متقابل بین افراد (هویتها) منطقی و عقل مدار (rational Individuals) خلاصه نمود. فرد در مکتب ریکاردو به مصرف‌کنندگان فردی در اقتصاد ملی، گروههای مشخص individual groups، اقتصادهای منفرد ملی که با یکدیگر در تعامل هستند اطلاق می‌گردد.
- ریکاردو علاوه بر تأثیرات تجارت آزاد و مزیت نسبی در سطح اقتصاد ملی بر اثرات این دو در سطح اقتصاد جهانی نیز معتقد بود و براساس تئوری حجم نقدینگی (quantity theory of money) تغییرات در حجم پس‌انداز را بر تغییرات در قیمت‌های محلی مؤثر میدانست و چنانچه عدم تعادل در تجارت و دریافت-پرداخت‌ها بوجود آید، ساز و کار بازار بصورت خودکار آنرا متعادل می‌سازد. در سطح جهانی نیز با توجه به دستیابی هر اقتصاد ملی به سهم و گوشه بازار خود، اگر اصول لیبرالیسم در بازار مراعات گردد، تعادل و رشد جهانی از مکانیزم‌های رقابت نسبی و تجارت آزاد بوجود می‌آید.
- ریکاردو نظریه حجم نقدینگی را در قالب فرمول بندی جدید و به منظور بیان رابطه‌ی میان حجم پول و سطح عمومی قیمت‌ها معرفی نموده است. وی در نظریه خود از پول بعنوان وسیله‌ی مبادله و معیار سنجش ارزش نام برد و تأثیر آنرا بر فعالیت‌های اقتصادی نفی میکند. براساس نظریه ریکاردو تمام عوامل تولید به کار گمارده شده و همواره تولید با اشتغال کامل همراه است. بنابراین با توجه به ثابت بودن حجم

- مبادلات در سطح اشتغال کامل تغییرات حجم پول فقط منجر به تغییرات قیمت میشود و بر روی تولید و حجم مبادلات بی اثر است. (خنثایی پول)
- نحوه نگرش مکتب لیبرالیسم کلاسیک به اقتصاد این سؤال را مطرح می‌کند که این مکتب چگونه یک تئوری IPE ارائه می‌دهد. نگاه دقیق‌تر مشخص می‌کند لیبرالیسم کلاسیک یک تئوری سیاسی را به موازات تئوری اقتصادی طرح مینماید.
  - سیاست در لیبرالیسم کلاسیک مدیریت منطقی یک جامعه‌ای است که بصورت طبیعی هماهنگ شده‌اند (Naturally harmonious community). این برداشت از سیاست مفاهیمی همچون جنگ و روابط بین‌الملل در مکتب لیبرالیسم را شکل می‌دهد.
  - در لیبرالیسم اواخر قرن نوزدهم استدلال می‌شد که جنگ وضعیت طبیعی جامعه نادانی است که قوانین اقتصاد سیاسی را نادیده انگاشته است. یعنی جوامع عاقل و منطقی از آنجا که دریافته‌اند استفاده از زور و در شکل اعلاى آن جنگ، ظرفیت تولید، قدرت و ثروت ملی را کاهش می‌دهد، پذیرفته‌اند که صلح بصورت منطقی به نفع تمامی کشورهاست. جنگ از توسعه تراحم منافع ملی کشور ایجاد نمی‌شود بلکه از درک بیمارگونه و نادرست منافع ملی ایجاد می‌گردد.
  - بنابر این در تئوری لیبرالیسم، اقتصاد سیاسی علم برتر صلح‌آفرین است (the science par excellence of peace)
  - بدین ترتیب لیبرالیسم کلاسیک ارتباط بین اقتصاد و سیاست جهانی یعنی IPE را بدین مفهوم و در قالب لزه‌فه (Laissez-faire) بیان نمود.
  - این وضعیت تا دوران رکود بزرگ و جنگ دوم جهانی ادامه داشت تا سرانجام تئوری IPE لیبرال با واقعیت نیاز به ترمیم و بازبینی مواجه شد که این مهم در قالب تئوری کینز تحقق یافت.
  - پس از جنگ دوم کنفرانس برتون وودز (Bretton woods) در نیوهامپرشایر اجزاء نظم اقتصاد بین‌الملل لیبرالیستی را بنحوی تنظیم و مرتب نمود که تاکنون هم معنی‌دار است.
- مکتب ساختارگرایی یا تئوری مارکسیسم:
- مارکسیسم برخلاف مرکانتالیسم و لیبرالیسم نمی‌پذیرد که مردم دارای جوهری تغییرناپذیر و خودمحور (egoist) هستند.

- نگاه ساختارگرایی به انسان: مارکسیسم معتقد است رفتارها، انگیزه‌ها و جهت‌گیریهای انسان عمدتاً متأثر از محیط مادی در زمان بخصوص است. این مبنای یکی از اصول اساسی مارکسیسم یعنی ماتریالیسم تاریخی (historical materialism) است.
- نگاه ساختارگرایی به جامعه: مارکسیسم معتقد است مسیری که جامعه سازمان می‌یابد تا نیازهای اقتصادی خود را تولید و در واقع برطرف نماید مشروط به فعالیتهای سیاسی و خودآگاهی فردی individual consciousness است.
- رابطه اقتصاد و سیاست در مارکسیسم که نوعاً تحت تفوق نیروهای اقتصادی است در قالب یک مدل ویژه تولید در بستر تاریخ epochal change in modes of production بیان می‌گردد و مراحل تاریخی توسط تغییر الگو تولید شکل می‌گیرد و تغییر می‌یابد. بنابراین ماتریالیسم تاریخی چیزی جز یک تئوری تاریخ نیست.
- علاوه بر فلسفه کلی خود، مارکس بر تعریف قوانین حرکت (laws of motion) اجتماعی در مدل تولید کاپیتالیسم متمرکز بود، جائیکه ساختار طبقاتی class structure بین صاحبان ابزار تولید در مقابل طبقه کارگری که تنها دارایی آنان ظرفیتشان برای کار یا قدرت کار بود شکل می‌گرفت. ساختار طبقاتی بین دو طبقه کاملاً متمایز شرایط اجتماعی لازم را برای انباشت سرمایه را فراهم می‌سازد.
- از نظر مارکسیسم تولید عامل انباشت سرمایه و این بنوبه خود عامل ایجاد ثروت و فن آوری است.
- مبنای فکر مارکس این بود که ارزش اضافی جمع‌آوری شده توسط سرمایه‌داران ناشی از فروش کالاهای تولید شده توسط کارگران باید مجدداً صرف سرمایه‌گذاری تولیدی گردد. اگر سرمایه‌داری موفق به انباشت سرمایه نگردد سایر رقبا او را از بازار خارج خواهند کرد. انباشت سرمایه نیرو پیش برنده (driving force) کاپیتالیسم و منبع اصل ثروت مادی و نوآوریهای تکنولوژیک است. ولی انباشت سرمایه (accumulation) نمی‌تواند بقای سرمایه‌داری و کاپیتالیسم را تضمین نماید زیرا بحران‌های اقتصادی، ورشکستگی و انقلابها بخشی از مدل تولید کاپیتالیسم است. لذا کاپیتالیسم عناصر ویرانگر خود را که شامل مالکیت خصوصی سرمایه، اجیری نیروی کار و رقابت مخرب است را در بطن خود می‌پروراند.
- رشد غیرمتجانس دو طبقه اجتماعی و جدال این دو با یکدیگر و پیروزی طبقه کارگر از طریق انقلاب و ایجاد یک مدل تازه تولید ماحصل نظریه انباشت سرمایه است.

- گرچه هیچ توضیح تئوریکی برای نظریه اولیه مارکس در خصوص جهانشمول شدن کاپیتالیسم وجود ندارد اما نظریه ماتریالیسم تاریخی او معتقد بود که همه کشورها بایستی مرحله توسعه کاپیتالیسم را تجربه کنند.
- برخی شواهد نشان می‌دهد که مارکس در سالهای پایانی عمرش تغییراتی را در این نظریه مطرح نمود. این تغییرات بیان می‌کند که انتقال از یک مدل تولید به مدل دیگر خیلی پیچیده‌تر از آن است که او در ابتدا مطرح می‌نمود. ولی این تغییر دیدگاه بر پیروان مارکسیسم چندان اثری نداشت.
- نکته مهم اینست که مارکس از مبانی تئوریک نظریه خود استدلال‌ات تجربی قابل آزمایش بسیار محدودی را برای ارایه تئوری IPE استخراج نمود. تفکرات او در خصوص IPE اکثراً در مقالاتش در مجلات دهه ۱۸۵۰ و بصورت کاملاً مقطع و غیرپیوسته و غیرسیستماتیک بچشم می‌خورد.
- تئوری IPE در نظریه مارکسیسم عمدتاً از تحول نظرات مارکسیستی اندیشمندان این مکتب پس از مارکس شکل گرفت.
- شاگردان مارکس همچون روزا لولزنبورگ، ردولف هیلفردینگ، نیکولای بوخارین و لنین هر یک بنحو تئوری IPE در مارکسیسم را شکل و ارتقا دادند.
- برای لنین موضوع محوری بسط جهانی کاپیتالیسم در قالب امپریالیسم مفهوم بود. او از یک طرف ریشه‌ها و دلایل و از طرف دیگر عواقب و نتایج امپریالیست را در قالب فلسفه دیالکتیک بیان کرد. او به تئوری هیلفردینگ معتقد بود که در آن دینامیسم داخلی کاپیتالیسم منجر به توسعه جهانشمول آن می‌گردد و انباشت نسبی ثروت و تمرکز حاصله از ذات سرمایه منجر به منوپولی‌ها و انحصارات ملی می‌گردد. هر چه فرصتهای رشد و انباشت سرمایه در سطوح ملی محدود می‌گردد نگاه این منوپولی‌ها به خارج از مرزهای ملی معطوف می‌گردد این روند به سه شکل مختلف خود را نشان می‌دهد: جستجو برای فرصت‌های جدید سرمایه‌گذاری، نیاز به بازارهای جدید و تقاضا برای مواد اولیه و خام.
- انباشت سرمایه در سطح بین‌المللی توسط منوپولی‌ها منجر می‌گردد به الف) تأثیر بر استقلال کشورها و ایجاد دولتهای وابسته ب) نیاز به نیروی نظامی جهت حفظ دستاوردهای اقتصادی ج) رقابت بین منوپولی‌ها و استفاده از نیروی نظامی علیه یکدیگر و بروز جنگ‌های بزرگ جهانی بعنوان آخرین نتایج سیاسی امپریالیست د) توسعه اقتصادی کاپیتالیستی مناطق پیرامونی کشورهای صنعتی به منظور تبدیل شدن به بازار هـ) زوال اقتصادی در کاپیتالیسم به دلیل روی آوردن سرمایه به حوزه پیرامونی. در نتیجه اروپا در برابر دو انتخاب قرار دارد یا جنگ جهانی بزرگ و یا زوال اقتصادی.



- بدین ترتیب مارکسیسم بعد جدیدی را به IPE افزود و در زمانیکه ریکاردو تمرکز عمده بر وجه اقتصادی IPE می‌نمود مارکسیسم با بسط دامنه تحلیلی خود تحولات و تأثیرات سیاسی را بخش عمده از IPE دانست و آن را تئوریزه کرد. بعلاوه ماتریالیسم تاریخی یک تئوری تغییرات اقتصادی-سیاسی و اجتماعی است که مکانیزم تحول را توضیح می‌دهد چیزی که در لیبرالیسم نبود
- همچنین مارکسیسم منطق انقلاب را بعنوان یک فعالیت سیاسی به تصویر کشیده است چیزی که لیبرالیسم فاقد آن بود. البته مشابه لیبرالیسم منطق جنگ را نیز در تئوری خود بیان می‌کند.
- برای درک IPE در تئوری مارکسیسم باید عناصر اصلی آن که در برگیرنده جدال طبقاتی (Class Struggle استثمار (exploitation)، امپریالیسم و تکنیک تحول (Technical change) است را بخوبی درک نمود تا به نحوه عملکرد IPE معاصر در این تفکر دست یافت و تفاوت‌های اساسی ساختارگرایان با لیبرالها و مرکانتالیست‌ها در حوزه IPE را شناخت.
- IPE در تفکر مارکسیستی علاوه بر تأثیرپذیری از یک تئوری تاریخی، اقتصادی، اجتماعی و یک ایدئولوژی سیاسی و یک تئوری انقلابی بلکه متأثر از مکتب اخلاقی (moral theology) که به آینده از دیدگاه نجات سکولار (secular salvation) می‌نگرد نیز هست. ظهور یک نظم اجتماعی بی‌طبقه (classless social order) از طریق دستیابی به عدالت کامل (Perfect justice) در جامعه‌ای که درگیری و جنگ و جدال به انتها رسیده است از چنین دیدگاهی نشأت می‌گیرد.

### نظریه کینز:

- در پایان دوره جنگ‌های جهانی ایده های مرکانتالیستی و از جمله تئوری اقتصاد سیاسی بین المللی آن در پائین ترین سطح از اقبال قرار داشت. تئوری مرتبط با مکاتب پسا اسمیتی مانند لیست نیز نتوانسته بودند بجز توجیحات موقت چیزی ارائه دهند. گرچه پروتکشنیسم رویکرد گسترده دولتها بود.
- مکاتب اقتصاد کلاسیک هم نمیتوانستند به تحولات زمان پاسخ مناسب دهند. کینز تضاد در مکتب اقتصادی لیبرالیسم را مورد شناسائی قرار داد. دو محور متضاد مکتب اقتصادی لیبرالیسم همواره نقض مکتب لیبرالیستی ریکادین تلقی می‌شد. این دو محور عبارتند از: الف) بازار آزاد مکانیزم تأمین و دستیابی به رفاه اجتماعی است و ب) زنجیره تولید و مصرف اصولاً برای کاهش بیکاری بوجود نیامده و برعکس نرخ بیکاری در اثر اقدامات این زنجیره معمولاً بالاست.

- او در پاسخ به این تضاد بیان لیبرالیسم را تغییر داد و اعلام نمود دخالت دولت در اقتصاد موجب ایجاد اشتغال و رشد سرمایه‌گذاری یعنی رشد در هر دو بازار کار و سرمایه می‌گردد. این دخالت باید مکمل نیروهای بازار باشد. این بیان گرچه خطاب به اقتصاددانان بود اما عناصر تازه‌ای بر تئوری IPE لیبرالیسم افزود.
- در تئوری اشتغال کامل (full employment theory) عنوان میشود که اشتغال کامل بعنوان اولین هدف اقتصاد کینزی تلقی می‌گردد تا از رکود اقتصادی و تضعیف آن جلوگیری گردد.
- آن بیان و این اولویت‌گذاری بر تئوری IPE در لیبرالیسم تأثیر گذاشت و آن را تغییر داد بدین معنی که برای اشتغال کامل هر کشور باید تراز مثبت تجارت خارجی داشته باشد که خود نیازمند بازار تقاضای موثر در خارج و سیستم حمایت از تولید در داخل (پروتکشنیسم) است. این پیش نیاز ممکن است رقابت مخرب در روابط بین‌الدولی ایجاد نماید که بهترین راه اجتناب از آن همکاریهای اقتصادی بین‌المللی است. بدین منظور او پیشنهاد ایجاد ساز و کارهای بین‌المللی را مطرح نمود تا رهبران ملی بتوانند از طریق آن انعطاف‌پذیری لازم جهت متعادل نمودن اولویت‌های ملی با الزامات و تعهدات بین‌المللی خود را بدست آورند.
- بدین ترتیب کینز جهت مباحث را در تئوری IPE لیبرالیسم از کیفیت و نحوه مداخله بین‌المللی هم در حوزه سیاست و هم در حوزه اقتصاد به چگونگی تنظیم ساز و کارهای بین‌المللی اقتصادی تغییر داد.
- در ایده اقتصاد سیاسی بین‌المللی لیبرالیسم کینزین موضوع اصلی مدیریت اقتصاد و تأثیر دخالت دولت و نقش آن در امور بین‌المللی است. مداخله دولت در اقتصاد ملی، نیروهای عمل‌کننده در سازوکار بازار بین‌المللی را متأثر می‌ساخت. با حضور عنصر دولت در تحلیلهای کینز سئوالات تازه در خصوص اعتبار تئوری لیبرال بروز کرد. چگونگی دخالت دولت در امور بین‌المللی به چرایی آن منجر شد.
- همکاری بین‌المللی در تئوری لیبرالیستی با تفسیرهای برتون و دزی از اقتصاد بین‌الملل تطابق نداشت. بازار آزاد نبود. رقابت سالم نبود. بسیاری از کشورهای کمتر توسعه یافته از مزیت‌های نسبی و رقابتی خود محروم نگهداشته شده بودند. سازمانهای اقتصادی بین‌المللی تخصصی مثل اوپک و اتحادیه اروپا بازار را در جهت منافع خود جهت میدادند. این وقایع نشان میداد بازار در جهت نظریات لیبرالیسم نیست. موضوع این است که اقتصاد شکل دهنده سیاست بین‌المللی نیست بلکه این سیاست است که اقتصاد بین‌المللی را شکل میدهد.

گرایش نئوکلاسیک لیبرالیستی (Neoclassical economic)

- گرایش‌های ارتدکسی اقتصاد لیبرالیستی موسوم به گرایش‌های اقتصاد نئوکلاسیک لیبرالیستی تئوری تازه‌ای در زمینه IPE را مطرح نکرد. طرفداران این گرایش اصولاً براساس ایده‌های ریکاردو معتقد به جدایی و عدم مداخله سیاست و اقتصاد بودند و هرگونه دخالت سیاسی در مکانیزمهای بازار را غیرقابل توجیه و گاهی هم غیرمنطقی می‌دانستند.
  - یکی از عمده‌ترین متفکران این گرایش میلتون فریدمن (Milton Friedman) استدلال می‌کرد سیستم ثابت تبادل ارزی در برتون و دز خطاست و سیستم خودتنظیمی (Self-regulation system) و خودتصحیحی (Self-correcting system) بازار، خروجی اقتصادی بهتری را نسبت به سیستم دخالت سیاسی در بازار فراهم می‌سازد. دیدگاه او بر تئوری اقتصادی محض مستقر بود و هیچگونه توجیهی برای دخالت سیاسی در بازار را نمی‌پذیرفت.
  - گرچه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی از ابزارهای تئوریک قدرتمند نئوکلاسیکها برای توجیه سیاستهای تطبیقی بازار (Market-Conforming Policies) بهره فراوان بردند، اما این مبانی تئوریک نتوانست حوزه اقتصاد و سیاست را بهم مرتبط ساخته و گامی فراتر در تئوری لیبرالیستی اقتصاد سیاسی بین‌المللی بردارد.
- نظریه وابستگی متقابل (Interdependency)**
- **گرایش وابستگی متقابل** در اواخر دهه ۱۹۶۰ به منظور تبیین وابستگی رو به رشد اقتصادهای ملی به یکدیگر بوجود آمد تا با تعمیق تجارت، سرمایه‌گذاری و روابط مالی- بانکی بین کشورهای پیشرفته صنعتی اقتصادهای ملی آنان را به یکدیگر نزدیک ساخته و ساختار اقتصاد جهانی جدیدی را شکل دهد.
  - این نظریه معتقد است همه کشورها با سطح گسترده‌ای از فاکتورهای مختل‌کننده اقتصادی روبرو شده‌اند ولی ظرفیت کمتری برای کنترل این اختلالات در اختیار داشته‌اند. بنابراین وابستگی متقابل پارادوکسی را آفرید که از یک طرف مشوق‌های لازم برای ارتقاء همکاری را ارایه می‌نمود و از طرف دیگر رقابت را تشویق می‌نمود.
  - مدیریت موفق روابط اقتصادی فراملی از طریق همکاریهای سیاسی، تئوری اصلی IPE در نظریه وابستگی متقابل ملی را می‌ساخت. این رفتار که منجر به قدرت‌یابی کمپانی‌های فراملی می‌گردید در بسیاری از اوقات به یأس رهبران ملی از این نوع رفتار و برگشت و توجه به مدیریت اقتصاد ملی منجر می‌گردد.

- تئوری IPE وابستگی متقابل از تئوری کلاسیک لیبرال فراتر رفته و به دلیل تحولات تکنولوژیک و تغییرات ساز و کار بازار در دنیای جدید، اقتصاد را زیرمجموعه سیاست قرار می‌دهد.
- گروهی از نظریه‌پردازان وابستگی متقابل ترکیب متفاوتی از سیاست و اقتصاد را مطرح کردند. ژورف نای (Joseph Nye) و روبرت کوهن (Robert Keohane) معتقدند تحولات اقتصادی سیاست را نفی نمی‌کند بلکه نوع جدید از سیاست را خلق می‌کند. از دیدگاه ریالیستی این دو در کتاب *Power and Interdependency: World Politics in Transition* نیروی نظامی گرچه می‌تواند بر روابط اقتصادی تفوق و کنترل داشته باشد اما بکارگیری قدرت نظامی در موضوعاتی بجز تهدید مستقیم منافع ملی حیاتی غیرضروری و نامرتبط است. ظرفیت قدرت هسته‌ای آمریکا در رابطه با سیاست‌های مالی بین‌المللی آن مفهوم ندارد. مفهوم قدرت در جهانی که اقتصادش وابستگی متقابل دارد مفهوم پیچیده‌ای است و قدرت تأثیرگذاری از یک حوزه تا حوزه دیگر متفاوت است و مثلاً کشوری که بر روابط مالی بین‌المللی تفوق دارد ممکن است در روابط تجاری بین‌المللی آسیب‌پذیر باشد. کشورها در بکارگیری قدرت براساس توافقنامه‌های روشن و صریح یا ضمنی در هر حوزه‌ای توسط رژیم‌های بین‌المللی (International regimes) محدود می‌گردند (مانند کارکرد WTO).
- نای و کوهن معتقد به تولید منبع جدیدی از قدرت توسط مفهوم وابستگی متقابل هستند که به آن شبکه وابستگی نامتقارن متقابل (Networks of mutual asymmetric dependency) لقب دادند. یعنی وابستگی متقابل سیاست را بازتعریف می‌کند.
- آنها تئوری کینز را از طریق توجیه مدیریت اقتصاد بین‌الملل براساس تئوری سیاسی کارآمدتر حفظ کرده و نجات دادند.
- گرچه نظرات نای و کوهن بازنویسی مهمی از نظریه IPE لیبرال بود ولی در توضیح روابط شمال- جنوب موفق نبود.

### دوران پسا ساختارگرائی

- ولادیمیر لنین (۱۹۲۴-۱۸۲۰) در توسعه تئوری مارکس عنوان نمود که بحران کاپیتالیسم توسط ظهور امپریالیسم به تقویق افتاده است و یکی از دلایل آن نحوه استثمار کشورهای جهان سوم توسط کاپیتالیسم است. زیرا کاپیتالیست‌ها منافع حاصله از استثمار کشورها را صرف توسعه آنان نمی‌کنند و

تحت نظام امپریالیستی از توسعه این کشورها جلوگیری می‌شود و لذا مقتضیات تئوری IPE مارکسیستی فراهم نمی‌گردد. پس از جنگ جهانی دوم نظریه لیننسم در خصوص اینکه امپریالیسم رشد کاپیتالیستی را از طریق منوپولی‌ها به جهان توسعه‌نیافته (LDCS) می‌برد با تردید مواجه شد. (دیدگاه هلفردینگ)

- او به تئوری هیلفردینگ معتقد بود که در آن دینامیسم داخلی کاپیتالیسم منجر به توسعه جهانشمول آن می‌گردد و انباشت نسبی ثروت و تمرکز حاصله از ذات سرمایه منجر به منوپولی‌ها و انحصارات ملی می‌گردد. هر چه فرصتهای رشد و انباشت سرمایه در سطوح ملی محدود می‌گردد نگاه این منوپولی‌ها به خارج از مرزهای ملی معطوف می‌گردد این روند به سه شکل مختلف خود را نشان می‌دهد: جستجو برای فرصت‌های جدید سرمایه‌گذاری، نیاز به بازارهای جدید و تقاضا برای مواد اولیه و خام.
- در چنین شرایطی دو مکتب تئوری سیستم جهانی مدرن (modern world- system theory) و تئوری وابستگی dependency theory ظهور نمود.
- در تئوری وابستگی استدلال می‌شود که کشورهای در حال توسعه وابسته به کشورهای صنعتی باقی می‌مانند و لذا توسعه نیافته و قادر نخواهند بود سرمایه و تکنولوژی برای استقلال اقتصادی خود را کسب نمایند.
- تئوری سیستم جهانی بر ساختار سلطه و وابستگی (Structure of dominance and dependency) در نظام بین‌الملل متمرکز است. نظامی که ساختار آن با تفوق کاپیتالیستی و سرمایه‌داری و در نتیجه استثمار عجین است.
- برای طرفداران این تئوری عنصر تعیین‌کننده در سیستم و نظام بین‌الملل دولتها نیستند بلکه طبقات اجتماعی هستند که در جهت غلبه سرمایه‌داری یا در جهت رفع آن تلاش می‌کنند. به عبارت دیگر درگیری طبقه استثمارگر و استثمار شده بیانگر عدم تعادل در سیستم بین‌الملل است و سیستم در آینده دستخوش تحول بنیادی می‌گردد. تا اینجا این تئوری چندان فاصله‌ای از تئوری جدال طبقاتی مارکس و نتایج آن ندارد.
- این تئوری مانند اکثر تئوریهای سنتی روابط بین‌الملل بر ماهیت درگیریها و جنگ و تأثیرش بر سیستم بین‌المللی توجه داشته و از این رهگذر بر موضوعاتی مانند فقر Poverty و ماهیت توسعه Nature of development که نوعا نامناسب و نامتقارن میباشد، متمرکز گردیده است. توسعه نامتقارن بین استثمارگر و استثمار شده منجر به اشتغال تئوری سیستم جهانی در دهه ۸۰-۱۹۷۰ گردید و به همراه تئوری وابستگی توجیهی برای دو قطبی شدن جهان در شمال و جنوب ارایه می‌داد.

- در تئوری سیستم جهانی روابط شمال - جنوب به سادگی تئوری وابستگی دیده نمی‌شود بلکه این روابط در نظام بین‌الملل روابطی پیچیده و جزئی شده و دارای وابستگی متقابل در تعاملات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی شمال و جنوب است.
- در مدل IPE در تئوری سیستم جهانی وجود یک گروه از کشورهای طبقه متوسط (middle-class) بین کشورهای استثمارگر (core) یا شمال و استثمار شده (Periphery) یا جنوب به رسمیت شناخته شده است.
- امانویل والرشتاین (Immanuel Wallerstein 1930-) این گروه را بعنوان کشورهای شبه حاشیه‌ای (semi-periphery) معرفی نمود و وجود آنها را برای رشد اقتصاد جهانی و پایداری سیاسی کل سیستم بین‌المللی لازم دانست. ظهور کشورهای شبه حاشیه‌ای در اقتصاد سرمایه‌داری به معنی فرصت محدودی برای آنان جهت جهش و تحرک تلقی گردید و در چنین شرایطی صنعتی شدن تنها راه رسیدن به گروه کشورهای core بود.
- با سقوط کمونیسم تئوریهای ساختارگرا محبوبیت خود را از دست داد اما ایده مقابله با نابرابری موجود در نظام اقتصادی بین‌المللی توسط تحولات تئوریک جدید به شکل کاراتری مطرح گردید.

### توسعه نظریات وابستگی و سیستمهای جهانی (Dependency and world- Systems)

- بر خلاف نظریات مارکسیستی در پایان قرن بیستم سرمایه به خارج از کشورهای پیشرفته صنعتی نیز بسط یافت در حالیکه لزوماً منجر به صنعتی شدن کشورهای کمتر توسعه یافته و یا در حال توسعه نشد.
- پال باران (Paul Baran) جزء اولین متفکران ماکسیست قرن بیستم بود که این موضوع را مطرح نمود. اما معتقد بود تعامل دیالتیکی بین سرمایه خارجی و جامعه بومی در کشورهای LDCs اجازه ایجاد یک مدل تیپیک کاپیتالیستی تولید را در این کشورها نمی‌دهد. علاوه بر این مازاد سود بصورت فرار سرمایه از LDCs به سمت کشورهای صنعتی پیشرفته به جریان می‌افتد. با طرح این نظریات باران در کتاب (The Political Economic of growth) در سال ۱۹۵۷ زمینه طرح تئوری وابستگی (جدید) را فراهم ساخت.
- برخی از نظریه پردازان تئوری وابستگی معتقد بودند نسبت کشورهای کمتر توسعه یافته به سیستم جهانی امپریالیسم مانند وضعیت طبقه پرولتاریا به کاپیتالیسم در نظریه مارکسیسم می‌باشد و لذا توسعه نیافتگی یک ضرورت تاریخی برای برقراری سیستم جهانی کاپیتالیسم (Capitalism world system) در تمامیت خود است.

- گروهی دیگر نظیر فرناندو کاردوسو (Fernando Cardoso) رئیس‌جمهور قبلی برزیل معتقد بود شرایط ویژه تاریخی- ساختاری موجود در LDCs توسعه کاپیتالیستی را در هنگام ورود سرمایه خارجی به این کشورها فراهم می‌کند ولی این توسعه با توسعه‌ای که در کشورهای پیشرفته صنعتی بهنگام حضور کاپیتالیسم در آنجا بوجود آمده متفاوت است و نوعی توسعه در کشورهای مجاور کشورهای پیشرفته به شکل توسعه وابسته مرتبط با آنها ایجاد می‌کند (associated dependent development) و صنعتی شده LDCs تنها وقتی اتفاق می‌افتد که شرایط تاریخی برای دستیابی به مزیت‌های متقابل بین سرمایه خارجی، سرمایه داخلی و دولت محلی فراهم گردد.
- این نوع دیدگاهها در حوزه IPE کمتر در چارچوب نظریه‌پردازی بین‌المللی بوده و اکثراً حول اقتصاد سیاسی تطبیقی (Comparative political economy) تحقیق می‌نمودند.
- نظریه سیستم‌های جهانی (World- Systems) با اصلاح نظریه وابستگی بر وجود کشورهای طبقه متوسط در نظام جهانی، همچنانکه در نظر شبه پیرامونی والرش‌تاین (Semi periphery) آمده بود، تأکید کرد و دیدگاه خود را تا سطح فراملی ارتقاء داد.
- در این نظریه برای رشد اقتصادی و ثبات سیاسی کلیت سیستم، وجود کشورهای طبقه میانی الزامی بود و لذا فرصت‌های محدود رشد و ترقی در سیستم جهانی کاپیتالیستی وجود دارد. از این دیدگاه امکان صنعتی شدن تعداد محدودی از LDCs وجود دارد.
- هم مارکسیست‌ها و هم غیرمارکسیست‌ها انتقادات فراوانی را به هر دو نظریه وارد کرده‌اند. از مهمترین آنها تأکید بیش از اندازه به نقش نیروهای فرامرزی و جهانی در تعیین سیاستها محلی و شرایط اقتصادی کشورهاست. این انتقاد بیشتر به نظریه سیستم‌های جهانی وارد است تا نظریات کاردوسو که معتقد بود دولت‌های آمریکای لاتین نقش تعیین‌کننده در صنعتی شدن کشور دارند. او شک جدی داشت که منافع ملی را از منافع حاکمان جدا سازد و تصور می‌کرد تحلیل طبقاتی اجازه درک کامل از دلایل توسعه‌یافتگی و توسعه نیافتگی را نمی‌دهد و بدین ترتیب به محدودیت‌های نظریه IPE مارکسیستی معترف بود، اما گامی خارج از آن بر نداشت.
- متفکران دیگر تحلیل طبقاتی به مشکلات نظریات نئومارکسیستی از مفهوم دولت اقرار داشتند. فرد بلوک Fred Blok معتقد بود قدرت دولت را نباید به سطح منافع طبقاتی نزول داد بلکه باید از سطح بالاتری آن را نگریست.

- رالف میلیبند (Ralph Miliband) در کتاب State Power and class Interests در سال ۱۹۸۳ پیشنهاد نمود که روابط طبقاتی - دولتی بهتر است در قالب **Partnership** تعریف گردد که در آن لزوماً دولت شریک بزرگتر نیست.
- همه این دیدگاهها بر IPE مارکسیستی تمرکز داشتند آنجا که برای حفظ فلسفه ماتریالیسم تاریخی باید اقدامات سیاسی مستقل دولت و نقش آن را مورد بازبینی مجدد قرار داد.